



اقتضایات مستضعفین

وابسته به آرمان مستضعفین

ازگان عمیقاً - سیاسی سازان روزنه گان پر شکام مستضعفین ایران

جنبش غیرمتعهدها

نمودار واقعیتی

ناقص و غیر مؤثر

از حقیقتی اصیل بنام

"راه سوم"

" بمناسبت برپائی هفتمین اجلاسیه وزرای خارجه

کشورهای عضو جنبش عدم تعهد در دهلی نو "



فهرست مطالب

مقدمه

الف- جنبش عدم تعهد ، بازتابی در مقابل تضاد ابرقدرتها

- ۳- ۱- خلقها و تضاد ابرقدرتها در طول تاریخ
- ۶- ۲- انبیا و شکستن بیت قدرت در ذهن توده‌ها
- ۷- ۳- پیامبر اسلام و برخورد او با تضاد ابرقدرتها
- ۱۵- ۴- تضاد ابرقدرتها و تحولاتی که در دوران معاصر پیدا شده است
- ۱۱- ۵- راه سوم نمودار عصیان خلقها در برابر دو قدرت : راه اول و راه دوم
- ۱۳- ۶- برخوردهای متفاوتی که سردمداران راه سوم از دیدگاههای مختلف با راه سوم نمودند
- ۱۵- - برخوردهای مذهبی
- ۱۶- - برخوردهای لائیک
- ۱۶- - برخوردهای ناسیونالیستی
- ۱۸- ۷- بی پروسی، تکوین جنبش عدم تعهد
- ۱۸- ۱- کنفرانس ماندونگ
- ۱۹- ۲- کنفرانس بلگراد
- ۲۱- ۳- جنبش عدم تعهد در بستر زمان
- ۲۲- ج- ابرقدرتها و جنبش عدم تعهد
- ۲۵- د- نوسانات و گرایشات موجود در جنبش عدم تعهد
- ۲۷- ه- چرا جنبش عدم تعهد در دستیابی به آرمانهای "راه سوم" شکست خورد ؟
- ۲۹- و - علیرغم شکست جنبش عدم تعهد ، باز هم تنها راه نجات در آینده ، " راه سوم " است .

مقدمه :

دهلی نو مرکز یکی از بزرگترین و پرجمعیت‌ترین کشورهای جهان، بمدت چند روز میزبان وزرای خارجه ۹۶ کشور جهان در یکی از گسترده‌ترین نهادهای بین‌المللی جهان به نام "جنبش غیرمتعهدها" بود.

کنفرانس غیرمتعهدها در دهلی چهره‌های بساں سایرگروه‌هم‌آئیهای جهان داشت و در پس سخنرانیها و نطق‌های بی در پی نمایندگان کشورها و بروز بعضی اختلاف‌نظرها، با صدور قطعنامه‌ای بتأر خود پایان داد و رفت که درسال ۱۹۸۲ بغداد هشتمین اجلاس‌یاش را برپا دارد.

هفتمین نشست کشورهای عضو جنبش عدم تعهد، چونان گذشته با شرکت پخالک کاملاً "متعهد و نیمه متعهد و تعداد کمی از کشورهایی که ایمان راسخ به آرمانهای جنبش دارند و درجهت تحقق این آرمان می‌کوشند و میتوان گفت که غیر متعهدند، تشکیل یافت. نمایندگان کشورهای دست نشانده‌ای چون مراکش، اردن، پاکستان، مصر (!) و... به‌همراه کشورهای کوبا، سنگال و... و درکنار آنها فرستاده‌های نهضت‌ها و کشورهای مترقی از قبیل فلسطین، الجزایر، لیبی، هند (تنها در بعد سیاسی)، کوبا و... چهره‌ای متنوع به کنفرانس بخشیده بودند. و البته وجود نمایندگان دو کشور غیرمتعهد و متخاصم یعنی ایران و عراق هیجان خاصی در کنفرانس ایجاد کرده بود.

جهت‌گیریها و مواضع شرکت کنندگان بساں کنفرانسهای قبل بسیار متفاوت و متضاد بود و متناسب با درجه؛ نزدیکی و وابستگی به ابرقدرتها جهت و شدت می‌گرفت. طیفی طرح مسئله افغانستان و کامبوج را در صدر کار قرار داده بود و طیف دیگری با طرح این دو مسئله بشدت مخالفت مینمود. گروهی برمسائل اقتصادی جنبش تکیه می‌ورزیدند و گروهی دیگر عدم تعهد سیاسی را مطمع نظر قرار می‌دادند. و دراین میان نیز طیف وسیعی برای خالی نبودن عریضه سیاستهای توجیه‌گرایانه و ریاکارانه‌شان، در کنفرانس شرکت جسته بودند و صم‌بکم به این مناقشات و تشتت‌ها پوزخند می‌زدند. اینان اعضای سرایا متعهد جنبش‌شانند که شرکت در کنفرانس بی‌آنکه اعتقادی به آن و آرمانهایش داشته باشند، فتوایی است شرعی در رد تعهد و سرسپردگی آنان به ابرقدرتها، علی‌الخصوص به امپریالیسم آمریکا، که از انهام مزدوری بری‌شان می‌کند.

بهر تقدیر این کنفرانس و سایر گردهم آئیهای جنبش غیرمتعهدین، نمودارهایی هستند ناقص و واقعیت‌هایی نه چندان دلپذیر از بود و حقیقتی بس انسانی و متعالی و اصیل به نام "راه‌سوم". گرچه این نشست‌ها بیشتر جنبه تبلیغاتی دارند تا جنبه عملی و حرکتی، و گرچه نتوانسته‌اند در جهت عینیت یافتن آرمان‌های "راه‌سوم" که بر "عدالت، آزادی و انسان" استوار است، گام مؤثری به‌پیش نهند، اما همینقدر که انگیزه و اساس تکوین این جنبش آنگونه خلقی و انسانی است که تمامی اعضای شرکت کننده در آن اعم از متعهد و غیر-متعهد را وادار به اعتراف و حتی پافشاری بر اصول عدم تعهد می‌کند، بدان در رابطه نسبی با سایر اتحادیه‌ها و اجلاس‌ها، چهره‌ای مترقی و ضد - امپریالیستی عطا کرده‌است، و امروزه در این سطح و وسعت نمیتوان اتحادیه‌های مترقی تر از غیرمتعهدها یافت. هرچند که تصمیمات آن فاقد ضمانت اجراء است و اصولاً "محدوده" قدرت و عمل اتحادیه بسیار اندک و سطحی میباشد و ذره‌ای از آنچه که میباید باشد، نیست. اما بهر حال در همان حد طرح شعاری و مواضع ضد امپریالیستی و نیز با توجه به آرمانهای تکوینی آن (عدم تعهد) در بین دیگر گردهم آئیها، ارزش و اعتبار خاص خود را دارد.

در این مقال قصد ما اینست که بی آنکه بخواهیم ارزش و اهمیتی غیرواقعی و کاذب به کنفرانس داده باشیم، آن را در رابطه با حقیقتی که انگیزه و اساس تکوین و تشکیلش بوده، مورد تحلیل و آنالیز قرار دهیم، چرا که طرح و تحلیل پدیده‌هایی از قبیل "جنبش عدم تعهد" بر مبنای بررسی خود پدیده و درک واقعیت وجودی آن نمیتواند گشاینده مسیر خودآگاهی خلقها باشد. زیرا همانطور که گفتیم، تعمق در جریانات و نوسانات کنفرانس‌ها، چیز تازه‌ای که مقاومت با کنفرانسهای دیگری که از این قبیلند، بدست نمیدهد. از طرفی نیز نمیتوان جنبش کشورهای غیرمتعهد راه‌مسنگ و هم‌تراز با کنفرانسهای ارتجاعی - امپریالیستی دیگری از قبیل کنفرانس اسلامی قرار داد. زیرا انگیزه‌ها و عوامل تکوین، جهت‌گیری کنفرانس، مواضع آن و اهدافی که حتی در صورت ظاهر دنبال میکنند، کاملاً با این چنین تجمعات ضد خلقی مغایر است. و همیسن اصالت‌ها سبب شده است که علیرغم مرزبندی بی‌دروپیکر کنفرانس که منجر به ورود بسیاری کشورهای مزدور گشته است، آنان نتوانند در جهت‌گیریهای کلی کنفرانس اثر چندان عمیقی داشته باشند. بگونه‌ایکه در ۶ اجلاس گذشته جنبش عدم تعهد، مواضع اتخاذ شده و قطع نامه‌ها عموماً دارای ماهیت ضد امپریالیستی بوده و تا حدی هم چهره، کریه امپریالیسم و ماهیت عملیات تجاوزکارانه آن را آشکار ساخته است. اینستکه در صورت کلی و در رابطه نسبی با سایر کنفرانسها آن را مترقی‌تر می‌یابیم. لذا، بر این اساس کنفرانس را در رابطه با علل و

انگیزه‌های تکوین، دست‌اندرکاران برپایی و شرایط تشکیل آن مدنظر قرار می‌دهیم، در عین حال که حرکت کنفرانس را در طول زمان نیز دنبال نموده و نوسانات آن را به زیر ذره‌بین تحلیل خواهیم گذاشت.

الف - جنبش عدم تعهد، بازتابی در قبال تضاد ابرقدرتها:

سالهای پس از جنگ دوم جهانی است. نهضت‌های استقلال‌طلبانه و رهائی‌بخش خلقها با استقلال هند و پیروزی انقلاب کمونیستی چین مرحله‌ای از پیروزی را به پایان برده و نهضت‌های خلقی در سراسر جهان تحت استعمار در حال نضج و رشد هستند. زائده‌های سرطانی بنام اسرائیل در قلب خاورمیانه منظومه‌ای جدید و هولناک را از جنایت و تجاوز در حال سرودن است و بازار داغی را برای دهه‌سال، پنتاگونیسیم نوید میدهد.

اروپا، استعمارگر پرفتوت دنیای قدیم، پشم سوخته و مو ریخته، آخرین نفسهای استقلال را میکشد، اما هنوز بر خلقها نعره میزند و با چنگ و دندان از مایطکاتش در مقابل امریکای جهانخوار حفاظت میکند. و خود را آماده رویارویی با خلقهایی که زرمه‌های مخالفتشان برخاسته است، مینماید.

در بعضی کشورهای تحت سلطه، حکومت‌های ملی و غیروابسته روی کار آمده‌اند، حال با انقلاب یا کودتا و یا از طریق مبارزات پارلمانتاریستی، که چندان تفاوتی در ماهیت آنها ایجاد نمی‌کند. "سوکارنو" در اندونزی، "ناصر" در مصر، "نهری" در هند، در سه منطقه مهم جهان در مقابل جهانخوارگیهای امپریالیسم مانع ایجاد کرده‌اند و البته امپریالیسم توانست "مصدق" را در ایران سرنگون سازد و دوباره حکومت دست‌نشانده شاه را بر قدرت نشاند.

در کنار این رویدادها و حتی فراتر از آنها، فضای جنگ سرد جهان را در بر گرفته است. جنگهای تبلیقاتی - روانی بین دو ابرقدرت بر سر تقسیم جهان بر همه‌جا سایه افکنده است. اتحادیه‌های نظامی - اقتصادی منطقه‌ای امپریالیستی بشدت در حال تکوین و تشکیل هستند و ابرقدرت شرق نیز منفعلانه در برابر حرکت‌های امپریالیسم واکنش نشان داده و اتحادیه برپا میکند. بدینسان دیواری از سلاح و وابستگی بدور مناطقی که در جریان جنگ امپریالیستی دوم، به چنگ دو ابرقدرت افتاده‌اند، کشیده میشود. اما بسیاری مناطق نیز حالتی نامشخص دارند و ابرقدرت شرق در کمین است که آنها را به گام خود بکشانند. گویا در جنگ بین‌المللی اول و دوم نیز نتوانسته‌اند کار تقسیم جهان را به انجام برسانند و اینک جنگ سرد چنین‌وظیفه‌ای را بعهده گرفته است. تضاد و تشتت بین دو ابرقدرت همه‌چیز را تحت‌الشعاع قرار داده و جهان را به مناطق کاملاً متضاد تبدیل گردانیده است. اروپا و امریکا متحداً در مقابل تضاد خطرناک خویش یعنی شوروی صف کشیده و مشغول بستن راههای ورود و نفوذ کمونیسم

میباشند.

در جنبه، مقابله با خلقها، امریکا خود بتنهایی رهبری نبرد را بعهدہ گرفته و در اقصی نقاط جهان آتشافروزی میکند. دیگر نمیتواند چونان گذشته، چهره، ددمنشانه، خود را از انظار خلقها مخفی بدارد و لاجرم باید در میدان درگیریها حضور فعال پیدا کند. جنگ کره، زمینه‌ای برای فعلیت یافتن صریح موضع امپریالیسم امریکا در مقابل خلقها بود و در این گذر، رهبران ملی‌گرا و وطن‌پرست بعضی کشورها و همچنین بسیاری از خلقها برماهیت حقیقی امپریالیسم وقوف یافتند.

ابرقدرت شرق نیز در زیر مهمیز دیکتاتوری حزبی استالین، اجباراً در طریق رشد و توسعه، نظامی گام برمیدارد و هرچیزی را بیای این هدف قربانی می‌نماید و حتی آزادی و انسانیت را به پیشیزی نمیگیرد! دیکتاتوری بدان پایه وحشت‌انگیز است که حتی از دیوار آهنین ونفوذناپذیر نیز عبور کرده و به همراه تبلیغات پرسروصدای امپریالیسم خیری، چهره بسیار زشت و هولناکی از کمونیسم روسیه در اذهان مردم جهان غرب مجسم ساخته است.

خلاصه دنیا، دنیای تضاد است، تضاد خلقها با امپریالیسم، تضاد امپریالیسم با خلقها و ابرقدرت شرق و نیز تضادهای کم‌رنگی که بین اروپای غربی (فرانسه) و آمریکا وجود دارد. تمامی حرکت ابرقدرتها در جهت تقسیم مجدد جهان بین خود صورت می‌پذیرد. اما امپریالیسم آنقدر شعور یافته و از دو جنگ گذشته تجربه اندوخته است که جنگ‌سوم جهانی را نیاغازد. زیرا بخوبی می‌داند که با وارد شدن سلاحهای اتمی در مجموعه سلاحهای جنگی جهان، جنگ بعدی و صورتی بینهایت وحشتناکتر از جنگهای پیشین خواهد داشت و دیگر نمیتواند بسان قبل علی‌رغم دخالت موثر در پیشبرد سرنوشت جنگ بدون آنکه گلوله‌ای درخاکش شلیک شود، دستاوردهای پیروزی را به چنگ گیرد. چه اینبار او قدرت شناخته شده جهان است و جنگ او را بنابودی و ویرانی می‌کشد. اما با تمام اینها جنگ باید وجود داشته باشد و گرنه پنتاگونیسیم ورشکسته شده و اقتصاد امپریالیسم به ورطه نابودی و رکود خواهد افتاد. در ثانی دیگر نمیتوان خلقها را با چهره حقوق بشر خواه و زبان دموکراسی طلب بسان گذشته‌ها فریفت و جوابشان باید با گلوله داده شود. اما فرق این جنگها با جنگهای جهانی اول دوم اینست که آنها جهانی بودند و اینها منطقه‌ایند. در آنها صحنه‌های اصلی نبردها در خود کشوره‌ای استعمارگر قرار داشت و در اینها مناطق استعمارزده پهنه نبرد را تشکیل می‌دهند و لذا بی‌آنکه زیانی بر نهادهای کشورهای قدرتمند وارد آید، بازار مورد نظرشان فراهم می‌گردد.

در این میانه، پراشوب، سردمداران غیر مزدور کشورهای جهان سوم در آسیا و آفریقا، دریافته‌اند که افزایش تضاد بین دو ابرقدرت، علت اصلی تمام درگیریها و مناقشات جهانی است. مناقشاتی که بقیمت ریختن خون هزاران تن انسان استعمارزده بیگناه هر روزه در سراسر جهان و فقر و عقب ماندگی هر چه بیشتر این کشورها تمام میشود. آنان فکر می‌کنند که می‌توانند با خارج نگه داشتن خود از بلوک بندیها و اتحادیه‌های نظامی و عدم وابستگی به هریک از دو قطب شرق و غرب، استقلالشان را حفظ نمایند. آنان در پی اتحادی هستند که تمامی خلقهای جهان تحت سلطه را در لوای خود گردآورده و در موضعی استقلالی و غیر وابسته به ابرقدرتها قرارشان دهد. و چنین می‌اندیشند که با اینکار دیگر حرکت در جهت تقسیم جهان متوقف خواهد شد و صف محکم اتحاد خلقها، آنان را در مقابل ابرقدرتها توانمند ساخته و دیگر بدانان اجازه نمیدهد که هرگونه که خواستند روی آنها مصالحه نمایند و چون مرداری توسط چنگالهای درنده کرکسها تقسیم شوند. آنها بدرستی می‌پنداشتند که اگر خلقهای جهان سوم چونان مردار نباشند و بسان عقابی تیز چنگ قدرت و ابهت خویش را بکف آورند، جهانخواران جرات تجاوز و هجوم بر آنها را بخود راه نخواهند داد و اگر هم چنین کنند، بدون شک شکست خواهند خورد. چون صفوف مستحکم اتحاد، آنان را قدرت لایزال می‌بخشد که همه ابرقدرتها از شکستن آن عاجزند. و بالاخره آنان متنفر از راه اول (سرمایه‌داری) و نوید و مایوس از نجات انسانها توسط راه دوم (سوسیالیسم نوع روسی) راه سومی را طرح می‌سازند که اساس آن بر سه شعار، "عدالت، آزادی، انسان" استوار است. و امید دارند که جریان یافتن حرکتشان بر مبنای این راه و تحقق آرمانهای آن، تمامی آن چیزهایی را که خلقها در طول تاریخ از آن محروم بوده‌اند، بدانان عطا نماید.

بدینسان بود که در آن شرایط رهبران کشورهای چین (ناصر)، اندونزی (سوکارنو)، هند (نهری)، یوگسلاوی (تیتو) و چین (چوئن لای) به همراه ۲۵ تن دیگر از نمایندگان کشورهای آسیایی - آفریقائی بسال ۱۹۵۵ در شهر باندونگ واقع در اندونزی گرد آمدند و طرح اتحاد کشورهای آسیا - آفریقا را ریختند. که این کنفرانس بمنزله نخستین کنفرانس کشورهای غیر متعهد میباشد. و این گذشت تا سال ۱۹۶۱ که دوباره رهبران ملی و غیر وابسته برخی کشورها از قبیل ناصر، تیتو، نهری، سوکارنو، کاسترودر بلگراد، نخستین کنفرانس رسمی " جنبش غیر متعهدها " را تشکیل داده و منشور جنبش را تصویب کردند. به این ترتیب پدیده‌ای نوین در تاریخ خلقها پا برعهه وجود نهاد که

سرآن داشت ، خلقها را از وابستگی به تمام قدرتها برهاند و قائم بذاتشان نماید و آنان را در یک رابطه غیرمتعهدانه نسبت به تضاد ابرقدرتها قرار دهد .
 گرچه در این راه استفاده از تضاد ابرقدرتها راهم کارساز و موثر می دانست
۱- خلقها و تضاد ابرقدرتها در طول تاریخ :

تاریخ انسان مملو از درگیریها و برخوردهای ابرقدرتهای هر عصر و هر دوران است . تاریخ را در هر زمان و در هر مکان که بنگریم ، ابرقدرتها را در رقابت ، تضاد و تصادم می یابیم . روزی دو ابرقدرت ایران و روم و روز دیگر انگلیس و عثمانی ، گاه هلند و اسپانیا و چندگاه نیز انگلیس و اسپانیا ، چندی فرانسه و انگلیس و یک چند هم آلمان و انگلیس و امروز هم دو ابرقدرت شوروی و آمریکا باهم در تضاد هستند . بهرحال هیچگاه زمین و زمان از جنگال این تضادها آسودگی نداشته است .

نگاهی گذرا به تاریخ سیاسی توده ها مبین حقیقتی است و آن اینکه ، حرص و آرز کسب منافع و قدرت بیشتر ، علت العلل و ریشه اصلی این تضادها را تشکیل می دهد . در آتش این تضادها ، خلقها بودند که قربانی می گشتند و جان و مال و هستی شان در لوای تصادمات خونین ناشی از تضادها بر باد فنا می رفت .
 خلقها گرچه باهم تضادی نداشتند ، اما بودندشان در زیر سلطه یکی از قطبهای قدرت ، آنان را به میدان برخورد با یکدیگر میکشاند . هم تضاد بر سر آنها بود و هم آنکه خود قربانیان جنگ بودند . چرا که پیر رسوای تاریخ متشکل از جنگهای بیشماری است که میان قدرتها اتفاق می افتاده است . جنگ بین کسانیکه نمید چرامی جنگند ، برای کسانیکه میدانستند چرا می جنگند !

نفوس بیشتر و سلطه داشتن بر خلقهای انبوه تر ، قدرت بیشتر به همراه داشت ، لذا جنگ ابرقدرتها بر تضادی بود که در جهت اعمال سلطه بر تعداد بیشتری از خلقها و بالطبع گستره پهناورتری از سرزمینها صورت می گرفت . و در حل این تضاد هم خود خلقها را بمیدان می کشاندند ستا آنکه چه کسی پیروز شود . لکن در هر صورت خلقها قربانی شده بودند .

بنابراین تضاد بین ابرقدرتها ، تضادی بود که تنها بین طبقات و قدرتهای حاکم مطرح بود و توده ها در آن دخالتی نداشتند ، اما بدون آنکه بخواهند ، بواسطه ضعف و ناآگاهی شان در میدان تضادها قربانی می گشتند .
 آنچه که فوقاً مطرح شد ، تنها یک روی سکه بود و نیمه منفی بازتاب تضاد ابرقدرتها را در بر می گرفت . در حالیکه این تضادها و تصادمات فوایدی برای توده ها داشته اند که دارای اهمیت حیاتی در رهائی و رشد آنها می باشند . مشغول شدن قدرتهای بزرگ به یکدیگر اولاً موجب سست شدن زنجیرهای خفقان و اسارت بر خلقها می شد و رشد تضادهای خارجی ، حاکمیت

نظری آنها را در روند افولی قرار می‌داد. اینستکه در طول منازعات و درگیریها **حاکم** ضرورت فیزیکی وجه در اشکال روانی، تبلیغاتی، سیاسی قدرتهای **حکوم**، "اولا" تا حدی از شدت جو خفقان حاکم بر خلقها کاسته می‌شد و این امر **چون** آنکه خود مایل‌بدان باشند، اتفاق می‌افتاد و در نتیجه فرصت مناسبی **برای** رشد خلقها و برقرار شدن ارتباط فکری بین آنان ایجاد میکرد که در مسیر حرکت و رشد خود، دستگاهها و نظامات فکری حاکم را درهم می‌نوردید. در ثانی **تیر** بین ابرقدرتها، مسئله ضعف و ضربه پذیریشان را اجبارا "عیان می‌ساخت و خلقهای دیدند که چگونه آن قدرتی که **لا يزالش** پنداشته بودند، بسان پیکرهای **بوسیده** فرو می‌ریزد. لذا شدت و ضعف ابرقدرتها در جریان برخوردها مترادف بود با تابش نور امید به پیروزی در دل خلقها و محو عدم اعتماد بنفسی که در خود احساس می‌نمودند. هر قدر که ابرقدرتها در تصادمات ضعیف و ناتوان **می‌گشتند** و با نابودی قدرت استمگرانه‌شان خویش را گم می‌کردند، متقابلا " **خلقها** خود را یافته و به قدرت و توانمندی خود، واقف می‌شدند. ثالثا، " **و متحرکها**، چپاولها و غارتها و ددمنشی‌های قدرتهای متخاصم، هرچه بیشتر **مذهب** سراپا رذالت و جنایت آنان را برای خلقها آشکار می‌ساخت و توده‌ها با **دیدن** صحنه‌های هول‌انگیزی که آنها برای کسب پیروزی ننگین خویش بوجود **می‌آوردند**، به ماهیت حقیقی حاکمین وقوف یافته و خودآگاه می‌شدند و چهره، **مقدس** مآب و ماورائی نظام های حاکم در دیدگاهشان مفشوش و آلوده میگشت.

نتیجه اعتماد بنفس توده‌ها و نیز روشن نمودن ماهیت ابرقدرتها **از** نظر سیاسی کاملا " بنفع توده‌ها بود و موجبات عصیانشان را بر قدرت‌های **حکوم** زمان فراهم می‌ساخت. از اینروستکه همواره پس از جنگ میان قدرت‌ها و **تضعیف** اقتدار و حاکمیت آنان، خلقها سر به عصیان برداشته و شورش و طغیان **بویژه** قدرتمداران را می‌آغازیده‌اند. انقلاب اکتبر روسیه و انقلاب چین **توضیح** نمونه‌های چنین نظریه‌ای هستند. علاوه بر این‌ها نیز قیام خلقها پس **از** جنگ جهانی اول و جنگ جهانی دوم نیز بخوبی بیانگر مسئله فوق‌میشد.

اساتیه و شکستن بت قدرت در ذهن توده‌ها :

اگر شرایط اجتماعی و موقعیت تاریخی زمان بعثت انبیاء را مورد بررسی **قرار** دهیم، می‌بینیم که پیامبران الهی همواره در سرزمینهایی و در شرایطی پیام **خود** را عرضه نمودند که تبعیض و ستم، اختناق و اسارت در اوج قرار داشت. **اینستکه** پیامبران بمحض دریافت رسالت، برصاحبان زر و زور و تزویر بر **می‌شوریدند** و در مقابل آنان قرار می‌گرفتند. ابراهیم بر نمروذ، موسی بر

فرعون ، عیسی بر قیصر و محمد (ص) بر اشراف قریش و باغداران طائف برآشفت .

این چوپانان شوریده سراسر تاریخ ، رهایی خلقها را تنها در گرو نابودی طبقات و قدرتهای حاکم می دیدند و تمامی تلاششان را در این مسیر جهت می بخشیدند ، زیرا نیک آگاه بودند که تحقق رسالت و آرمانهای آنها رابطه ای نقیضی با ادامه حیات نظام حاکم دارد و بود آن در گرو نابودی اینست . اما شیوه ای را که برای مقابله و به ضعف کشانیدن و نابود ساختن آنها در پیش می گرفتند ، از اصول و ضوابط مشخصی برخوردار بود و از کانالهای معینی عبور می نمود .

پیامبران بدان علت که به اصالت توده های مومن خود آگاه ایمان داشتند و موضوع حرکت خویش را آنان قرار داده بودند و تکیه گاه اساسی حرکتیشان نیز توده های مردم بود ، قبل از هر چیز سعی می کردند ، بطریقی آنها را از بیگانگی از خود و احساس حقارتی که بدان دچار بودند ، برهانند . تا بدین ترتیب نیروهایشان آزاد و استعدادها و خلاقیت هایشان شکوفا گردد . و خودیابی خلقها تنها با شکستن بت های قدرت در انظار خلقها میسر بود . اینست که کوشش و تلاش پیامبران بر آن بود که تصور غلط شکست ناپذیری و لایزال بودن قدرت نظام های حاکم را در اذهان خلقها از بین ببرند و بدانان بفهمانند که قدرت حاکمین در گرو ضعف آنهاست و چنین قدرتی هم شکست پذیر است ، چون خلقها اگر در جهت قدرت و رشد قرار گیرند ، نابودی حاکمین ضد خلق حتمی است . ابراهیم بت ها را درهم می شکند ، تا آنکه قدرت ضد خلق نزد توده ها شکسته شود . چرا که قدرت حاکم ، نابرابریها و تبعیضات موجود در جامعه را به نظام جهان انتقال داده و در قالب بت ها بدان صورت تقدس و ماورایی بخشیده بود . پس اگر بت بشکند ، قدرت نمرود دچار ضعف و فتور گشته است . خداوند به موسی فرمان می دهد که فرعون طغیان کرده و تو او را به پاکی و هدایت دعوت کن ! در حالیکه می داند فرعون نمی پذیرد و علیرغم ندای موسی باز بانگ "اناریکم الاعلی" سر می دهد ، اما تأکید دارد بر اینکه موسی چنین امری را انجام دهد و بدو می گوید که اگر نپذیرفت ، تو خود حرکت را آغاز کن ! * و موسی عصایش را که خداوند "آیه کبری" خطابش نموده بر می دارد و به درگاه فرعون می شتابد و آنگونه قاطع و تند باوی سخن می گوید .

* "هل اتیک حدیث موسی - اذ نادیه ربه بالواد المقدس طوی - اذهب الی فرعون انه طغی - فقل هل لک الی ان تزکی - واهدیک الی ربک فتخشی فقادیه الایه الکبری - فکذب وعصی - ثم ادبریسعی - فحشر فنادی - فقال اناریکم



در نظر اول ، حرکت موسی نوعی گستاخی بیفایده بنظر می‌رسد ، چه عصای موسی و موسای تنها در مقابل فرعون با آنهمه قدرت و شوکت چه میتواند کرد ؟ اما نکته مهم در همینجاست شوریدن و خطاب انسانی تنها ، آواره و فاقد پشتوانهٔ مادی در مقابل فرعون ، کمترین نتیجه‌اش شکستن بتی است که او در صورتی زوال‌ناپذیر در نظرگاه توده‌ها ساخته‌است . آری ، خطاب موسی بانگ " انا ربکم الاعلیٰ را که از زبان فرعون جاری است ، بی‌پایه و اعتبار می‌سازد و همین حرکت خود گامی است بزرگ در جهت آنکه توده‌ها خود را باز یابند و ضعف نفس خود را از بین ببرند . این حرکت قبطیان را از اسارتی که بتهای ذهن و عین که فرعونیان ساخته بودند ، رها می‌نماید و به سوی موسی میکشاند و موجبات سرنگونی فرعون را فراهم می‌گرداند . محمد (ص) نیز ، در صحرائی خشک عربستان با نیروی بسیار اندک خودش که قدرت نظامی او بشمار می‌روند ، در هنگامیکه ابرقدرت ایران و روم ، جهان را بین خود تقسیم نموده‌اند و دنیا را زیر نگین حاکمیت خود دارند و ظاهراً " در اوج قدرند ، قلم بر می‌گیرد و کسری و قیصر را به تسلیم در قبال اسلام دعوت می‌کند و حتی کار را بجائی می‌رساند که نام خود را قبل از نام کسری و قیصر ذکر می‌نماید . بدون شک کاری جسارت آمیز انجام داده‌است ، و مایهٔ بهت و تعجب و خشم دو امپراطور گشته‌است ، بگونه‌ایکه خسرو پرویز ، قیصر ایران از شدت خشم و عصبانیت نامه او را تکه تکه کرده و دور می‌ریزد . اما اینگونه خطاب او را به وحشت انداخته‌است ، آخر چه کسی بخود جرات می‌دهد که چنین با کسری سخن بگوید ؟ و می‌بینیم که حتی به افراد خود در این دستور می‌دهد که به عربستان بروند و محمد را دست بسته به نزد او ببرند .

الا علی - فاخذ الله نکال الاخره و الاولي - ان فی ذلک لعبره لمن یحشی .
 آیا داستان موسی بتو رسیده‌است ؟ - آنگاه که پروردگارش او را در وادی مقدس طوی (پیچ در پیچ) ندا داد - بسوی فرعون روان شو ، چرا که او سرکشی کرده‌است - پس بگو آیا مرتوراست که به‌پاک نمودن و برتر آوردن خود روی آورد ؟ - و تو را بسوی پروردگارت رهبری کنم تا اندیشناک شوی ؟ - پس آیهٔ بزرگ را بوی نمایاند - پس او تکذیب کرد و سرپیچید - سپس روی گرداند در حالیکه کوشش می‌کرد - پس بسیج کرده بانگ برداشت - پس گفت : " این منم پروردگار بالاتر شما " - پس خداوند او را به کفر انجام و آغاز گرفتار کرد - همانا در این داستان برای کسی که اندیشناک نشود ، عبرتی نهفته‌است .

(آیات ۱۵ تا ۲۶ سوره النازعات)

اما این سؤال جای بسی تعمق است که چه هنگام ابراهیم و موسی و محمد دست به چنین کاری زدند؟ آنگاه که توده‌های محروم و ناآگاه از ظلم و ستم بجهان آمده بودند و پیام برانگیزاننده، انبیاء، آنان را به شوق و وجد می‌آورد و بدنبال پیام روانه‌شان می‌ساخت. اینستکه خداوند به موسی خطاب می‌کند که اگر فرعون نپذیرفت، تو حرکت را آغاز کن! چرا که تبلیغ پیام و خطاب موسی به فرعون، در خلقها انفجار حاصل کرده و آنها را از تسلیم و زبونی در مقابل فرعون به شورش و عصیان بر علیه او و روی آوردن به موسی می‌کشاند.

محمد (ص) نیز زمانی نامه می‌نگارد و آن را مرحله اول رفتش بسوی نابود ساختن رژیمهای ضد خلقی ایران و روم قرار می‌دهد که خلقهای ایران و روم از جنگهای طولانی بین دو کشور به تنگ آمده و اوضاع و احوالشان فلاکت‌زده و مصیبت بار است. از سویی هم این جنگها قدرت و توان دو امپراطوری را سخت تحلیل برده و آنها را از درون پوسانده‌است و تلنگری بر اذهان خلقها و تهاجمی کوچک برای سقوطشان کفایت می‌کند. و بدان درجه از بیچارگی شالی می‌کشاند که در جنگ بالشکریان اسلام، برای نگهداشتن افراد سپاه و جلوگیری از فرار آنها، آنان را با زنجیر بهم قتل کرده و جنگ "سلاسل" پیامی کند! پس بایستی بدقت به رابطه "رفتن" بیشتر یا "زمانی" که او برای این رفتن انتخاب کرده توجه نمود. و انگیزه پیامی را که مقدم رفتن است، بدرستی درک کرد.

۳- پیامبر اسلام و برخورد او با تضاد ابرقدرتها:

برخورد پیامبر اسلام با دو ابرقدرت آن زمان که سخت با هم در تضاد و تصادم بودند، میتواند نمودار کلی برخورد تمام انبیاء الهی در این مورد باشد. در قرآن بخوبی مسئله نفعی که خلقها از اوج‌گیری تضاد ابرقدرتها می‌برند، بیان شده‌است. آنگاه که محمد در عسرت و سختی بسر می‌برد و بردگان و زحمتکشان اندکی که آواره هم هستند، یگانه نیروی او را تشکیل می‌دهند، چنین عنوان می‌دارد که: *غلبت الروم، فی ادنی الارض و هم من بعد غلبهم سیقلون، فی بضع سنین لله الامر من قبل و من بعد و یومئذ یفرح المؤمنون*:

روم شکست خورد در نزدیکترین سرزمین و زود است که ایشان پس از شکستشان پیروز شوند (بزودی پیروز می‌شوند)، در چند سال، برای خداست کار از پیش و از پس و در آرزوی مؤمنان خرسند شوند. (آیات ۴۲ تا ۴۳ سوره روم)

آیه فعل و انفعالات تضاد آمیز بین ایران و روم را برای مؤمنینی که قدرتشان در ایمانشان میباشد، بعنوان زمینه‌ای برای پیروزی مؤمنین مطرح مینماید. چرا که از طرفی این‌کنشها و واکنشهای قدرت طلبانه و منفعت‌جویانه

زمنه را برای پذیرش پیام اسلام فراهم میگرداند و نامه پیامبر بمنزله نقطه شروعی بر حرکت، در این جهت است.

بنابراین، پیامبر با توجه به چنین زمینه‌ای، جنگ تبلیغی - روانی خویش را علیه همه قدرتهای حاکم زمان از اشراف قریش و طبقات حاکم عربستان گرفته تا امپراطوران ایران و روم، در حالیکه هنوز در چهارچوب مرزهای عربستان پیروزی کامل بدست نیاورده است، آغاز میکند و پس از آنکه در جبهه داخلی هم تمام قدرتهای حاکم را به تسلیم وامی‌دارد، حرکت جهانی اسلام آغاز میشود. ابوسفیان‌ها، عتبه‌ها، ولیده‌ها و امیه بن خلف‌ها، علیرغم تمام توطئه‌ها و نیرنگها و با همه سختی‌ها و مبارزه‌ها بر علیه پیامبر شکست می‌خورند و تسلیم پیامبر می‌گردند. چرا که آنان مشاهده می‌کنند که توده‌ها از اطرافشان پراکنده شده و دیگر نیرویی برای جنگیدن و مقاومت ندارند، لذا سکنه تسلیم‌شان از موضع ضعف است و نه ایمان، معذالک پیامبر برای تشکیل یک جبهه داخلی قوی به اتحاد نیازمند است و تنها در سایه این اتحاد، می‌تواند اهداف خود را تحقق ببخشد. لذا بر منافقینی که در لوای اسلام خزیده‌اند و اسلام را سیر حفظ خود از نابودی قرار داده اند، بخشش می‌آورد و نگاهش را به بیرون محدوده، عربستان می‌دوزد، زیرا نیک آگاه است که خلقها در برون از این مرز، در ایران و روم آنچه‌شان زمینه مساعدی برای پذیرش اسلام دارند که گویی منتظر آنند که تنها ندا و دعوت نجات بخش اسلام سرداده شود تا به زیر پرچم اسلام درآیند و دو ابرقدرت بزرگ جهانی را از اریکه قدرت ساقط نمایند و چه پیش‌بینی و آینده‌نگری اصولی و درستی بود، چرا که جنگ‌هایی از قبیل "سلاسل" صحت آنرا بخوبی اثبات می‌نمایند.

پس میتوان نتیجه گرفت که استفاده از تضاد ابرقدرتها یکی از شیوه‌هایی بود که پیامبر برای نشان دادن تزلزل پذیر بودن قدرتهای حاکم و شکست‌دگم‌های تسلیم‌جویانه، توده‌ها، از آن سود جست. و بخوبی توانست تزلزلی را که در قدرت‌های ایران و روم وجود داشت، تنها بانوشتن یک‌نامه به توده‌ها نشان دهد. ❖

۴- تضاد ابرقدرتها و تحولاتی که در دوران معاصر پیدانموده است :

از عمق تاریخ تا قبل از جنگ جهانی اول تضاد ابرقدرتها ماهیت ثابت و تغییر ناپذیری داشت که بر اساس، منفعت طلبی ابرقدرتها شکل می‌یافت و طرفین

❖ پیامبر از شعار توحید (لا اله الا الله)، طرح معاد، معجزه (قرآن) و جنگ روانی - تبلیغاتی علاوه بر تضاد ابرقدرتها برای جسارت پدید آمدن به توده‌ها و متزلزل ساختن حاکمیت قدرتمندان استفاده می‌کرد.

تضاد نیز با بکارگیری سلاح تهدید و تحمیق توده‌ها را بسوی خود جذب نموده و وارد صحنه می‌گرداندند و از سلاح تحمیق جهت توجیه کشورگشاییها و تهاجمات خویش استفاده‌های لازم را می‌نمودند.

اما خلق‌های خودآگاه جهان بزجهت‌گیری این تضادها در هر دو جنبه مشخص بخوبی آگاه بودند و تردید نداشتند که این جهت‌گیری بر علیه خلقهاست. لذا وجود تخصصات و درگیریهای بین ابرقدرتها، چنانکه قبلاً هم اشاره شد، "اولاً" بر آگاهی سیاسی توده‌ها می‌افزود، و ثانیاً موجب تکیه نمودن خلقها بر توان و نیروی خود میگشت. زیرا خلقها به ماهیت تضادها علی‌رغم بکارگیری حربه‌های متنوع و گوناگون آگاه بودند و هیچگونه وجه مشترکی بین تضادهای خود و تضادهای ابرقدرتها احساس نمیکردند و تنها سعی داشتند که از این تضادها به نفع خود سود جویند.

پیروزی انقلاب اکثر در روسیه بناگاه چهره و ماهیت این تضادها را دچار تغییر ساخت. در پهناورترین کشور جهان که یکی از قدرت‌های امپریالیستی هم بشمار می‌آمد، انقلاب بلشویکی به پیروزی رسید و در جهان برای راهی که کاملاً متضاد با راه دنیای استعمارگر غرب بود زمینه عینیت یافتن فراهم آورد. از این پس "کمونیسم" نامعنوان ذهنیتی در قالب یک مکتب، بلکه بعنوان یک ایدئولوژی انقلابی، پشتوانه مادی و زمینه فراخ عینیت یابی در مقابل "سرمایه‌داری" قد علم کرد و کل حیات این سیستم را مورد مخاطره و تهدید قرار داد. کمونیسم خلقهای رهایی طلب را بسوی خود می‌خواهد و سرمایه‌داری حاکمیت‌های مزدور جهان تحت سلطه را هر چه بیشتر به خود وابسته و متکی می‌ساخت. او شعار "عدالت" سر داده بود و این علم "آزادیخواهی" و "دموکراسی" را همچنان برافراشته بود. او پرولتاریای جهان را به اتحاد دعوت می‌کرد و این از مزدوران طلب وحدت داشت، او خلقها را به قیام و این به فتود می‌خواند. بدین ترتیب برای چندین سال توده‌ها در این شبهه قرار گرفتند که آیا تضادی که بین شرق و غرب بچشم می‌خورد، "تضاد بین دو ابرقدرت" است و یا تضاد "خلقها با امپریالیسم میباشد". زیرا اینبار ابرقدرتها با تکیه بر "راه" یا یکدیگر به مقابله برخاسته بودند. راه اول، راه سرمایه‌داری بود و استعمار و کراهتش در نزد توده‌ها کاملاً مشخص گشته بود و راه دوم هم که مدافع عدالت بود و برابری، هنوز خلقها به ماهیت و عملکردهایش چندان آگاهی عمیقی پیدا نکرده بودند. تا قبل از این، ابرقدرتها از یک راه وارد می‌شدند و تنها سلاحشان تفاوت می‌کرد. یکی با سلاح زرتشتیت و دیگری با سلاح مسیحیت، یکی با حربه "شیع" و دیگری با حربه "سنن"، یکی علم "اقتصاد" را بدمدان می‌آورد و دیگری "صلیب" را علم می‌کرد و خلاصه هر یک از طرفین می‌کوشیدند با مظهر راه و مسیر

سزک خویش با رقیب و دشمن (استثمار، ستم و ظلم) ، از سلاحهای متعدد و تنوع بهره جوید .

لکن پس از جنگ دوم این روند تغییر یافت و یکی از طرفین تضاد ، چهره در تضاد کمونیسم پوشید و تامدتی جورا شبهه آلود ساخت .

— راه سوم نمودار عصیان خلقها در برابر دو قدرت : راه اول و راه دوم :

خلقها سالیان دراز ستم و شقاوت و شکنجه را در زیر تازیانه های بیرحم بنام سرمایه داری تجربه کرده بودند . امپریالیسم در ارضای نیازهای سرمایه دارانه بود از هیچ جنایتی فرو گذار نیکرد و در پی کسب سود ، خلقها را به مسلخ می کشید . لذا خلقها بر ماهیت کثیف نظام سرمایه داری که تحت لوای امپریالیسم ، آنان را به اسارت ربغه کشیده بود ، آگاهی داشتند و فریب شعارهای آزادی خواهانه و لیبرال منشانه نظام کاپیتالیستی را نمی خورد . آنان می دانستند که سرمایه عیجگاه نمیتواند منافع توده هارا تامین کند و اساس سرمایه داری بر استثمار خلقها نهاده شده است . لهذا بر آنان واضح بود که سرمایه داری منهای ستم ، فریبی بیش نیست ! توده های سراسر جهان اعتماد خویش را از شعار "برابری ، برادری ، آزادی" انقلاب کبیر فرانسه سلب نموده و در پی یافتن راه دیگری در جهت دستیابی به آرمانهایشان بودند . زیرا در ادامه انقلاب کبیر ، برادری را سلاح تحقیق ، آزادی را سلاح سلطه ، بورژوازی و برابری را کاملاً فراموش یافته بودید . از طرفی هم شعارها و ژست های دموکراتیک آمریکا کاملاً رنگ باخته و جنایتهاش در هیروشیما ، ناکازاکی و جنگ کره بخوبی دست او را رو کرده بود . اینست که خلقها متنفر از سرمایه داری ، بر علیه او عصیان نمودند و نفی اش ساختند و لاجرم چشمشان را به راه دوم دوختند که او برای خلقها چه میتواند کرد و اصولاً تا بحال چه کرده است .

اگر قدرت شرق هم متقابلاً سعی وافر داشت (اکنون هم دارد) که تضاد خود را با امپریالیسم غرب ، تضاد خلقها با امپریالیسم جلوه دهد و بدینوسیله آنان را بسوی خود جذب نماید . معذالک چنین نشد و وقوع یک سلسله رویدادها ، خلقها را متقاعد ساخت که اگر قدرت شرق نیز با یک سری تفاوت هایی که ماهیت نظام و سیستم اقتصادی - اجتماعی اش با نظام سرمایه داری غربی دارد ، در تضادش با امپریالیسم غرب دنبال کننده همان هدف همیشگی یعنی "منافع ملی" است ! توده های جهان دریافتند که تضاد راه دوم و راه اول نه تضاد خلقها با امپریالیسم ، بلکه تنها و تنها تضاد دو ابرقدرت است و نه چیزی بیشتر از آن . بیان عدم تخاصم شوروی با آلمان هیتلری ، چانه زنی ها و مذاکرات مفصل و طولانی اساتین در کنفرانس های پس از جنگ دوم با سردمداران استثمار غرب از

حطه روزولت و چرچیل، بمنظور تصویب تقسیم مجدد جهان براساس اصل "به هر کس به اندازه" قدرتش" * ، برسمیت شناختن اسرائیل این فرزند نامشروع جهان سرمایه‌داری و ... توده‌ها را در سراسر جهان نسبت به ماهیت سیستم سوسیالیستی شوروی بدبین ساخت. علاوه بر این‌ها، سیستم بوروکراتیک حزبی استالین که در آن آزادی و انسان، کاملاً بی معنا بودند، خلقها را از حقانیت راه دوم بری نمود و سیاست همزیستی مسالمت آمیز خروشچف نیز بر مبنای تر انحرافی "راه رشد غیر سرمایه‌داری" مزید بر علت شده و بطور کلی هر امیدی را در جهان در مورد قدرت راه دوم در جوابگویی و حل مسائل و نیازهای حاد انسان‌های محروم و تحت سلطه جهان، به‌نومیدی میدل گرداند.

خلقها چگونه میتوانند دستان استالین را در دست فاشیسم، امپریالیسم و ارتجاع ببینند و برصحت ادعاهای شوروی مضمون ننهند؟ چگونه قادر بودند جنایتهای سیستم حزبی دگم و خشک شوروی را بشنوند و بسیاری مواقع نیز با دلیل و مدرک مشاهده کنند و به ماهیت راه دوم در تحقق سه آرمان اساسی انسان در طول تاریخ مبنی بر "عدالت، آزادی، انسانیت"، مشکوک نگردند؟ مگر در توانشان بود که سیاست همزیستی مسالمت آمیز را اساس سیاست خارجی شوروی ببینند و ماهیت یاوری‌های او را به‌خلقها صرفاً "در رابطه با تضاد خلقها با امپریالیسم تلقی نمایند؟ بدون شک چنین نبود و آنان می‌دانستند که اگر کمکی به خلقهای آزادی طلب میشود، در جهت تقویت موضع ابرقدرت شرق در مقابل ابرقدرت آمریکا است و هلا" از در نظر گرفتن منافع خلق در آنها خبری نیست. چه، می‌دیدند که ایشان چگونه حریصانه جهان را بین خود تقسیم کرده‌اند و نزاعی هم اگر بینشان هست، بر سر بدست آوردن سهم بیشتر از خوان یغمای خلقهاست و لاغیر.

و چنین شد که خلقها بر علیه راه دوم هم عصیان کردند و حاضر نشدند با تمسک بدین‌راه، از آرمانهای خود عدول نمایند. از طرفی هم نمیتوانستند منتظر بمانند و ایده‌آل‌هایشان را در بستر ذهنیات سبک و سنگین کنند و لازم بود که هرچه زودتر جهشی ویا حتی قدمی را در مسیری مشخص برای نیل به آرمانهای دیرینه، خویش آغاز نمایند.

مسیر و راهی که خلقها برمیزگزیدند می‌بایست "عدالت و انسانیت و آزادی" را هر سه با هم برقرار می‌نمود. چرا که عدالت اگر براساس آزادی و انسانیت

* جالب است که اصل مذکور درست مخالف با آرمان اصلی کمونیسم مبنی بر "به هر کس به اندازه نیازش" میباشد.

استوار نباشد ، هیچگاه پایدار نخواهد ماند و سرانجامی شبیه سوسیالیسم در روسیه خواهد داشت . عدالت مورد نظر خلقها ، جز براساس سوسیالیسم و با طرد سرمایه‌داری و استثمار امکان پذیر نبود . لکن سوسیالیسم مطروحه در راه سوم آنگونه سوسیالیسمی است که از آفت بوروکراتیسم و چهارچوب‌های خشک حزبی بری باشد .

اینستکه خلقها نخست بر علیه سرمایه‌داری و ارزشهای آن عصیان نمودند و سپس سوسیالیسم خاص خود را که تفاوت‌های زیربنائی و ماهیتی با سوسیالیسم نوع روسی داشت و برآزادی و انسانیت استوار بود و متناسب با شرایط خاص فرهنگی ، جغرافیائی ، اجتماعی هر منطقه شکل می‌یافت ، مطرح ساختند . اما آزادی مورد نظر آنها چگونه بود؟ بدون تردید مراد آنان از طرح مسئله آزادی ، بی‌بند و یاریهای جامعه ، بورژوازی غرب نبود ، بلکه آنان آزادی را در تفکر و اندیشه می‌خواستند و تلقی آنها از آزادی ، مستری جهت رشد و تکامل انسانی انسان بود . و "انسان" هم در چنین بینشی ، که بنیادهای ذهنی این‌راه را پی‌می‌ریزد ، موجودی اصیل و ارزشمند است که میبایست در زمینه‌ای عاری از بی‌عدالتی ، بی‌بندوباری ، اختناق ، فساد و ظلم ، پیوسته در حال شدن و رشد باشد و آزادانه و غیر وابسته به هیچ قطب قدرتی به حیات پویای خویش ادامه دهد . و انسانیت هم مجموعه ارزشهایی است که حاضر شدنش در صحنه ، جامعه زمینه‌ساز رشد و تکامل و اصولاً ساخته شدن انسان است .

بدینگونه خلقها با شوق دست یابی به "عدالت ، آزادی و انسانیت" در سر راهی را در جهت نیل بدین آرمانهای بلند و عظیم آغاز کردند و آغاز حرکتشان نیز با عصیان بر راه اول و دوم و در ظل برخوردی منفی‌بازه اول و سپس برخوردی مثبت یاراه دوم ، همراه بود . از اینروستکه می‌توان راه سوم را تبلور عصیان خلقها بر علیه راه اول و راه دوم دانست ، چرا که این عصیان اساسی‌ترین انگیزه تکوین راه سوم را تشکیل می‌دهد .

عـ برخورد‌های متفاوتی که سردمداران راه سوم از دیدگاه‌های مختلف با راه سوم نمودند :

گفتیم که انگیزه اساسی تکوین راه سوم ، بهین بسترسیدن راه اول و دوم بود که رشد تضاد ابرقدرتها هم آخرین امیدها را به نجات دهند گی راه دوم از میان برد و خلقها را واداشت که چونان رسم همیشگی تاریخ بر تواناییهای خود تکیه نمایند و خود راه‌هایی را بجویند . ریشه‌های تکوین راه سوم را باید در جهان تحت سلطه جستجو کرد ، همان چیزی که امروزه اصطلاحاً "شرق غیر پیشرفته" یا بقول دیگر جهان سوم نامیده میشود . دلیل این امر نیز کاملاً واضح است ، چرا که تنها در این قسمت از جهان است که همواره توده‌های مردم در زیر

اسارت و بندگی خرد شده‌اند و انسانیت نابود گشته و طبیعی است که خلقهای محروم و دربند آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین که در جهان تحت سلطه و گرسنه واقع هستند، همواره در جستجوی سعادت انسانی باشند. معدنک تنوع فرهنگی، افکار و دیدگاهها سبب شده‌است که از مواضع بینشی متفاوت با "راه سوم" برخورد شود و مکانیزم‌های مختلفی برای آن در اذهان رهبران جهان تحت سلطه ترسیم گردد و تکیه‌گاهها و میناهای متفاوتی هم برای دستیابی بدان انتخاب شود. برخوردهای بنیان گذاران راه سوم را میتوان درسه دیدگاه کلی مذهبی، لائیک و ناسیونالیستی* و ترکیبی از آنها خلاصه نمود که همین نوع برخورد، طیف‌های متعددی را در جنبش عدم تعهد بوجود آورد.

— برخوردهای مذهبی :

یگانه برخورد خالصی که براساس مذهب باراه سوم صورت گرفت، از سوی بنیانگذار راه سوم، "سید جمال‌الدین اسدآبادی" بود. او با طرح اسلام تطبیقی در لوای شعار "سلفیه"، برای نخستین بار در برابر راه اول و دوم، راه دیگری را ایجاد کرد و مذهب را پایه اصلی و زیربنائی این راه قرارداد و کوشید که بر مبنای اسلام، آرمانهای راه سوم را تحقق دهد. اما به عللی که مکرراً از آن یاد کرده‌ایم، یعنی ضعف تکیه‌گاه حرکتی و ضعف ایدئولوژیک، به چنین مهمی توفیق نیافت و شکست خورد و پس از او اقبال و شریعتی راهش را پی گرفتند، اما آنان نیز نتوانستند آنگونه که باید حرکت خود را در سطح توده‌های مردم پی گیرند.

— برخوردهای لائیک :

ناصر، نهرو، سوکارنو، واحزاب بعث خاورمیانه همگی برخوردی غیرمذهبی با راه سوم میکردند و تیتو، چوئن‌لای و کاسترو نیز برخوردشان باراه سوم از موضع ضدیت با مذهب صورت می‌گرفت. اماوجه مشترک این طیف در آنست که سوسیالیسم را در صورت منطقه‌ای و خاص آن، بنیاد اجتماعی — اقتصادی راه سوم می‌دانستند و انسانیت و آزادی را بدون برپائی عدالت، امری غیرمحمتمل شمار می‌آوردند. از سوی دیگر هم غالباً "در مورد مسئله ناسیونالیسم و اصالت

* در تحلیلی که در آرمان شماره ۳۹ در باب غیرمتعهدها بعمل آمده‌است، این برخوردها در سه صورت ناسیونالیستی، ناسیونال — سوسیالیستی و سوسیال — ناسیونالیستی مطرح شده‌اند، که تناقضی هم با سه گونه برخوردی که در اینجا عنوان شده ندارد، زیرا در آنجا برخورد اجتماعی — اقتصادی پایه‌گذاران و رهروان جنبش مورد نظر بوده و یا بعبارت دیگر عدم تعهد از بعد عدالت طلبی آن و در اینجا برخورد انسانی — اجتماعی جنبش مد نظر قرارداد.

مذہب در مقابل ابرقدرتها متفق القول بودند ، لکن شدت برخورد آنها با این دو عالم (سوسیالیسم - ناسیونالیسم) و موضعی که نسبت به مذهب اتخاذ می کردند به پیش فکری و اندیشه های انسانی - اجتماعی آنان بازگشت پیدا می نمود . به ترتیب در این برخورد هم طیف های گوناگونی سر بر می زند . طیف های زیر هگی بازتابی هستند از احساس شکستی که به خلقها پس از جنگ دوم دست داده بودند .

مثلاً "نهری براساس تلقی خاصی که از انسان و مذهب داشت ، اصولاً" مذهب را قبول نداشته و آن را نفی می کرد و راه سوم را براساس "سوسیالیسم" و "آزادی" و تکیه بر اصالت های انسانی و نفی مذهب شکل داده بود . ولیکن نهری در اواخر عمر خویش خلائی را در جهان احساس می کند و معتقد می شود که تنها یک نیروی معنوی قادر به پرکردن این خلا ، که انسانها را به پوچی و یاس می کشاند ، خواهد بود . چنانکه خود در مصاحبه با یک خبرنگار هندی اظهار می دارد ، سفر او از مذهب نه بمعنای تنفرش از روح مذهب بلکه از آن قالب های متحجر و خشکی است که در جامعه هند ، افراد را به رهبانیت و انزوا و تسلیم کشانیده و عامل تخدیر توده ها گشته است . * تیتو ، راه سوم را براساس سوسیالیسم کمونیستی (حزبی) و "آزادی" و "ملیت" قابل حصول می دانست . سوکارتو هم آزادی ، ملیت و سوسیالیسم را پایه های اساسی راه سوم می گرفت و به مذهب توجهی نداشت . احزاب بعث درخاورمیانه که بعد از جنگ جهانی دوم تشکیل یافتند ، ارائه دهنده طرح راه سومی بودند که بر اخوت و برادری انسانی و سوسیالیسم مبتنی بود .

ناصر طرح راه سوم بر مبنای سوسیالیسم و نژاد (عربیسم) * و سرانجام

* - نهری در جواب سؤال خبرنگار هندی مبنی بر اینکه آیا بین نهری زمان جوانی و نهری فعلی تفاوتی بوجود نیامده ؟ می گوید : " آری ، من تغییر یافته ام ، تغییر من روی موازین و راه حل های اخلاقی درونی و بدون توجه و نادانسته نیست " ، و در جواب سؤال دیگر که : " اکنون این مسئله پیش می آید که چگونه میتوان اخلاق و روحیات را به سطح عالی تری بالا برد ؟ " می گوید : " بدیهی است برای این منظور مذهب وجود دارد ، اما متأسفانه مذاهب به شکل گونه نظرانه و به صورت پیروی از دستوره های خشک و قالبی و انجام بعضی تشریفات معین ، پائین آمده است و شکل ظاهری و صدف خارجی آن باقی مانده ، در حالیکه روح و مفهوم واقعی آن از میان رفته است .

** - البته بعدها ناصر اسلام را هم یکی از پایه های استراتژیک راه سوم قرارداد ، اما در هنگام تشکیل کنفرانس باندونگ بیش از هر چیز بر "نژاد" تکیه می ورزید .

فیدل کاسترو قبل از بحران موشکی نیز راه‌سوم را در رابطه با ناسیونالیسم ، آزادی و عدالت و ارزشهای انسانی ، دارای صورت اصولی می‌داند و این را در همان اوان پیروزی انقلاب با طرح شعار "انسان ، عدالت ، آزادی" که در حقیقت همان شعار راه سوم است ، پایه‌های اساسی راه‌سوم عنوان می‌داشت .

— برخورد‌های ناسیونالیستی :

همانطور که گفتیم برخوردهایی لائیکیتی هم عموماً " ناسیونالیسم را در تکوین راه سوم بحساب می‌آوردند و ارزش زیادی برای آن قائل بودند ، اما هیچگاه ناسیونالیسم را بطور اخص و اساسی زیربنا قرار نمی‌دادند . تنها کسی که صرفاً بر ناسیونالیسم جهت پیشبرد اهداف خویش تکیه کرد ، "مصدق" رهبر نهضت ضد استعماری خلقهای ایران بود که متأسفانه نتوانست به آرزوی خویش که تحقق رابطه " موازنه منفی " و یا عبارتی رابطه غیر متعهدانه کشور ایران با ابرقدرت‌های راه اول و دوم بود ، دست یابد .

چنانکه دیدیم ، تئورسین‌های راه‌سوم ، با برخوردهای متفاوتی که با این مسئله می‌کردند ، مکانیزم‌های مختلفی را برای برپایی راه‌سوم عنوان می‌ساختند . لکن علیرغم این تفاوت مکانیزم ، تمامی این طیف‌ها اعتقاد راسخ به خطی مشترک داشتند و همین عامل هم سبب گرد آمدنشان بدور میز کنفرانس جنبش عدم تعهد و تکوین این جنبش بود .

وجه مشترک این تئورسین‌ها که انگیزه تکوین جنبش نیز هست ، عبارت از آنست که می‌بایست به‌ر نحو که شده از رشد تضاد ابرقدرتها جلوگیری کرد و این امر هنگامی میسر است که قدرت سومی در مقابل دو قدرت اول و دوم تشکیل شود . و با توجه به امکانات محدود و عقب‌ماندگیهای تکنیکی و صنعتی و نازل بودن سطح آگاهی خلقهای کشورهای استعمارزده ، ایجاد چنین قدرتی تنها در ظل اتحاد امکان پذیر است .

بر اساس این وجه مشترک است که کنفرانس باندونگ در سال ۱۹۵۵ ، با هدف متحد ساختن کشورهای آسیایی — آفریقایی تشکیل می‌یابد .

ب — پروسه تکوین جنبش عدم تعهد

جنبش عدم تعهد واکنشی بود در قبال اوج‌گیری تضاد ابرقدرتها که در صورت جنگ سرد ، جهان را به مخاطره افکنده بود و نیز گامی بود بسوی درس‌گیری از تجاربی که خلقهای جهان سوم در جنگ دوم جهانی بدست آورده بودند .

واکنشی بوده از آن‌رو که اتحادیه‌های ضد امپریالیستی بود و فلسفه تکوینی‌اش ایجاد مرحمی برای خلقهای استعمارزده ، که از پیوستن اتحادیه‌های امپریالیستی بازمان دارند . اتحادیه‌ای بود که برخلاف اتحادیه‌هایی از قبیل سنتو ، سیتو ، ناتو (نظامی) و بازار مشترک (اقتصادی) ، امپریالیسم در تکوین و حیانت‌شدن دخالت

داشت و از طرف دیگر هم چونان اتحادیه‌ورشو (نظامی) و کومکن (اقتصادی) پایسته به بلوک شرق نبود. و اساساً وجودش برای فعلیت بخشیدن سیاستی بود که عدم وابستگی به هر دو قطب جهانی را بی‌می‌گرفت. همچنین حرکتی بود در جهت عبرتی که از تجربه تلخ جنگ جهانی دوم گرفته شده بود. چه، جنگ خوبی نشان داده بود که بیطرفی از موضع ضعف منافی ندارد و از سوی ابرقدرتها به پیش‌زی گرفته نمی‌شود و تنها حاصلش به انزوا و فردگرایی دچار شدن بیطرفهای ضعیف است. ایران بهترین نمونه والکوی واقعی چنین تجربه تلخی بود. او در هر جنگ جهانی سیاست بیطرفی اتخاذ کرد و خواست خود را از مهلکه تضاد ابرقدرتها بیرون کشد. اما از آنجا که بیطرفی ضعیف، در دنیایی که اقویاً تعیین سرنوشت می‌کنند و قانون جنگل حکمفرماست، بسادگی نقض می‌شود، ایران نتوانست بیطرفی خود را حفظ نماید و تنها نتیجه‌ای که از این سیاست بدست آورد، "پل پیروزی" شدن برای قدرتها بزرگ بود. مضافاً بر آنکه اشغال ایران توسط ابرقدرتها آنچنان ضرباتی از نظر اقتصادی و سیاسی و بخصوص فرهنگی (فردگرایی و انزواطلبی) بر ایران وارد ساخت، که اثراتش تا زمان حال نیز از میان نرفته‌است. پس می‌بایست قدرت یافت تا بیطرفی را حفظ کرد و از جنگ تضادها و تقسیم شدن بدست ابرقدرتها خود رانجات بخشید و کنفرانس باندونگ دقیقاً "در جهت تحقق دو هدف" ایجاد راه سوم" و "قدرت سوم" تشکیل شد، که با طی یک پیرومه ۶ ساله در سال ۱۹۶۱، در کنفرانس بلگراد رسماً نام کنفرانس غیرمتعهدها بر خود نهاد.

۱- کنفرانس باندونگ:

رهبران غیر وابسته کشورهای که از جنگال سلطه استعمار رهیده بودند، به سردمداری مبارزین و مصلحینی از قبیل نهرو، سوگارتو، ناصر، و نیز تیتو و چوئن لای، در دورانی که جنگ سرد و بتبع آن بلوک‌بندیهای نظامی به اوج خود رسیده بود، در این نکته که می‌بایست "در برابر تضاد ابرقدرتها جناحی متحد تشکیل داد" به اشتراک نظر رسیدند و برای جلوگیری از تقسیم مجدد جهان بدست ابرقدرتها و قربانی شدن خلقها در جنگ‌های احتمالی امپریالیستی در آینده، در باندونگ گردهم آمدند و طرح اتحاد کشورهای آسیائی - آفریقائی واریختند. همانطور که گفتیم این رهبران، قدرت یابی خلقها را وسیله‌ای جهت کاهش تنش بین دو قدرت جهانی تلقی می‌کردند، چرا که بنظر آنان اگر برخورد و تضادی بین ایندو هستی‌پرست تقسیم ضعیفا می‌باشد. حال اگر ضعیفا قوی شوند و در مقابل تجاوزات، مقاومت جدی نمایند و تسلیم تهاجمات نگردند، چیزی برای تقسیم شدن باقی نمی‌ماند که آنها بر سرش تضاد داشته باشند.

کنفرانس باندونگ اگرچه میلادگاه جنبش عدم تعهد بود، اما از آنرو که

موضع سیاسی مشخصی نداشت ، نمیتوان آنرا آغاز واقعی ایجاد جنبش غیر متعهدین دانست . بلکه تجمع باندونگ زمینه‌ای برای تکوین اصولی و جدی جنبش غیرمتعهدها فراهم ساخت .

کنفرانس مذکور با شرکت ۲۹ کشور آسیایی - آفریقائی تشکیل گردید ، که ملاک دعوت کشورها به کنفرانس نه موضع سیاسی ، بلکه تنها و تنها موقعیت جغرافیایی آنان بود . کما اینکه کشورهای کاملاً وابسته و متعهدی از قبیل ایران ، عربستان سعودی ، اتیوپی ، ژاپن و ویتنام جنوبی و . . . نیز از جمله شرکت کنندگان در این کنفرانس بودند . * که این مسئله صورت کنفرانس را از حالت نمودار عینی راه سوم خارج ساخته و به کنفرانس در جهت اتحاد کشورهای آسیایی - آفریقائی متبدل گردانیده بود . **

لازم به تذکر است که علی‌رغم ترکیب اعضا شرکت کننده ، خط کنفرانس ، دستور کار آن و همچنین طرح اهداف و قطعنامه کنفرانس ، تماماً " توسط همان اعضای برپاکننده " راه سوم و رهروان معتقد این راه تعیین گشت .

دستور کار کنفرانس باندونگ که چهار چوب حرکتی جنبش عدم تعهد را براساس راه سوم تشکیل می‌داد ، توسط " جمال عبدالناصر " تهیه و سپس تصویب گشت و کنفرانس محور اساسی و اصلی کار خود را بر اصول چهارگانه ناصر قرار داد که از این قرار بودند .

(۱) - همکاری اقتصادی و فرهنگی

(۲) - حقوق بشر و خودمختاری

(۳) - مسائل مربوط به ملل غیرمستقل

(۴) - کوشش برای صلح جهان

علاوه بر چهار اصل ناصر ، دکترین سیاست خارجی هند که بر سیاست همزیستی مسالمت آمیز استوار بود ، توسط نهرو مطرح شده و بعنوان پنج اصل همزیستی مسالمت آمیز در کنفرانس تصویب شد ، که نمودار برخورد جنبش عدم

* - کشورهای آسیایی شرکت کننده در کنفرانس عبارت بودند از : افغانستان ، کامبوج ، جمهوری خلق چین ، عراق ، ژاپن ، اردن ، لائوس ، لبنان ، نپال ، عربستان سعودی ، تایلند (سیام) ، ترکیه ، جمهوری دموکراتیک ویتنام ، یمن و ویتنام جنوبی . دیگر شرکت کنندگان کشورهای آفریقائی مصر ، اتیوپی ، غنا ، لیبیا ، سودان و لیبی بودند .

** - البته بعد مسافت و دوری قاره آسیا و آفریقا از آمریکای لاتین ، علت اصلی عدم شرکت بعضی کشورهای آمریکای لاتین در کنفرانس بود ، که بعدها با ورود کوبا ، آمریکای لاتین هم نماینده‌ای در جنبش عدم تعهد یافت .

تعهد با تضاد ابرقدرتها می باشد . پنج اصل سیاست خارجی نهرو ، بترتیب ذیل است :

- (۱) - احترام به حاکمیت ملی و تمامیت ارضی ممالک
- (۲) - اصل عدم تجاوز به حریم سایر کشورها
- (۳) - عدم مداخله در امور داخلی ممالک دیگر
- (۴) - احترام متقابل و مساوات در روابط بین المللی
- (۵) - همزیستی رژیم های مختلف کشورها با یکدیگر

همچنین اهدافی که در کنفرانس باندونگ بعنوان انگیزه ، تشکیل گردهم آبی مطرح شد ، صورتی مشابه با اهداف جنبش عدم تعهد در کنفرانس بلگراد داشت و در ۶ هدف خلاصه میشد که صورت آنها چنین بود .

- همکاری اقتصادی ، همکاری فرهنگی ، حقوق بشر و خودمختاری ، پیشرفت صلح و تشریک مساعی جهانی ، سایر مسائل کشورهای آسیایی - آفریقا .

چنانکه از اهداف فوق پیداست ، کنفرانس نگاهی اعم و اخص داشت . از سویی حقوق بشر و پیشرفت صلح و همکاریها را در سطح جهان طرح مینمود و از سوی دیگر محصور در محدوده های جغرافیایی ، بر روی مسائل آسیا - آفریقا انگشت می نهاد . از این رو ، کنفرانس باندونگ برخلاف سایر اجلاس های غیر متعهدها از صورتی اخص برخوردار بود و در این زمینه با پیمانهای ابرقدرتها که در محدوده های جغرافیایی و منطقه ای مشخص تشکیل می شدند ، وجه اشتراک داشت . اما در اعلامیه نهایی کنفرانس نیز این نگاه دوگانه بچشم نمیخورد . وبا طرح مسائل جهانی ، کنفرانس صورت اعم خود را باز می یابد . مسائل نژادی ، حقوق بشر ، هشدار به عدم پیوستن به پیمانهای دفاع دستجمعی امپریالیستی ، احترام به تعهدات بین المللی ، احترام و اعتقاد به منشور ملل متحد که در اعلامیه مشترک کنفرانس مطرح گشته بود ، موید این نظر می باشند .

بالنتیجه باید گفت که کنفرانس باندونگ زمینه ساز کنفرانس غیر متعهدها و پاگرفتن جنبش کشورهای غیر متعهد در صورتی نسبتاً اصولی و فراگیر گردید ، در عین حال که خود خط سیاسی مشخصی را ارائه نکرد و بیش از هر چیز بر سیاست همزیستی مسالمت آمیز تکیه نمود .

۲- کنفرانس بلگراد :

کنفرانس بلگراد نخستین کنفرانسی بود که رسماً با نام کنفرانس کشورهای غیر متعهد تشکیل شد و از این تاریخ به بعد جنبش عدم تعهد در جهان موجودیت رسمی یافت . و در قالب کنفرانسهای سران ویا وزرای خارجه کشورهای عضو جامعه غیر متعهدها بعنوان عالی ترین مرجع و اساسی ترین نهاد سازمانی -

تشکیلاتی ، جنبش به حیات خود ادامه داد . که از بلگراد تا دهلی ۶ اجلاس سراسری به موجودیت جنبش استمرار بخشیده است .

اولین حرکتی که درجهت تکوین "جنبش غیرمتعهدها " به همین نام ، انجام گرفت ، ملاقات تیتو ، ناصر و نهرو در جزیره بریونی در ژوئیه ۱۹۵۶ بود میتوان گفت که این ملاقات بنای جنبش عدم تعهد را پایه ریزی کرد .

اوج گیری مبارزات خلقها بر علیه امپریالیسم در سراسر جهان و پیروزی خلقها بر امپریالیسم جهانی در کشورهای غنا (۱۹۵۶) ، کوبا (۱۹۵۹) ، الجزایر و کنگو (۱۹۶۰) ، تونس (۱۹۵۶) و پیروزیهای موضعی و نسبی سیاستهای داخلی کشورهای از قبیل سوریه ، قبرس ، سیلان ، بیش از پیش بر شمار کشورهای خواهان بیطرفی و عدم تعهد افزوده بود و از سویی هم تضاد دو ابرقدرت بر سر مسئله کوبا ، به اوج خود دست یافته و دنیا را در آستانه برخوردی دهشتناک قرار داده بود . از این رو زمینه برای برپائی جنبش عدم تعهد و قدرت نمایی خلقها در مقابل دو ابرقدرت بسیار مساعد گشته بود . چراکه هم توان و قدرت خلقها افزایش یافته بود و هم اینکه رشد تضادهای دو قطب جهانی ، ضرورت تکوین عینی راه سوم را بر مرم و حاد می ساخت . بر این اساس وزرای خارجه پنج عضو مؤسس باندونگ در ژوئن ۱۹۶۱ در قاهره گرد آمدند و دستور کار کنفرانس را که طبق موافقت باندونگ قرار بود در بلگراد تشکیل شود ، تهیه نمودند . این دستور کار دارای خطوط مشخص ضد امپریالیستی و تشنج زدایی و دفاع از حقوق خلقها در مقابل ابرقدرتها بود و بر استفاده از تضاد ابرقدرتها درجهت منافع خلقها اشاره داشت . و برای روشن شدن موضع مؤسسين عدم تعهد ، نظرات آنها را بر برخورد با راه سوم ، عیناً نقل می کنیم :

(۱) - مبارزه علیه استعمار در شکل قدیم و جدید آن

(۲) - محکوم کردن تبعیض نژادی و تعیین حق ملل در تعیین سرنوشت خویش .

(۳) - گرفتن کمکهای اقتصادی - عمرانی از بلوک شرق و غرب بطور غیر مشروط

(۴) - تلاش درجهت خلع سلاح اتمی و متعارفی

(۵) - تجدید سازمان ، سازمان ملل متحد .

بنابر آنچه که ذکر شد ، عصیان سراسری خلقها در تمامی جهان و اتحاد طبیعی و ناخود آگاه خلقها از کانال مبارزات ضد امپریالیستی ، زمینه ای بوده که کنفرانس بلگراد را از لحاظ تعیین محور اتحاد با کنفرانس باندونگ متفاوت ساخت . در بلگراد برخلاف باندونگ بطور نسبی بر موضع سیاسی کشورهای شرکت کننده تاکید شد و موقعیت جغرافیائی ، محوریتش را از دست داد . بدین ترتیب جنبش غیر متعهدها در کنفرانس بلگراد صورت رسمیت خود را تحقق بخشید و کشورهای از قبیل ایران ، ترکیه ، پاکستان ، ویتنام جنوبی را که در

پیمانهای نظامی عضویت داشتند از خود طرد نمود. * مضافاً " براینگه شرکت ۱۴ جنبش آزادیبخش جهان موضع انقلابی و رهابخش راهسوم را صریحاً" به امپریالیسم گوشزد نمود. علاوه بر موارد فوق دستور کار کنفرانس خطوط مشخصتر و روشنتری را در رابطه با مسائل جهانی طرح می کند و چهره " روشن سیاسی دارد و تا حدی از کلی گوئیهای کنفرانس باندونگ خالی شده است. بطوریکه از اصول دستور کار میتوان براحتی خطوط ضدامپریالیستی و ضدنژاد پرستی را بیرون کشید. ***

بنابراین کنفرانس بلگراد نقطه عطفی است در تاریخ خلقها که برای نخستین بار، آرمان سیاسی غیرمتعهدها مطرح گردید و غیرمتعهدها با موضع گیری صریح خویش در مقابل ابرقدرتها، بعنوان یک نیرو درجهان اعلام موجودیت کردند.

کنفرانس بلگراد با صدور ۶ اعلامیه جاداگانه بکار خود پایان داد، که در اعلامیه اول از آمریکا و شوروی برای حل تضادهای خود به روش مسالمت آمیز دعوت شده بود و اعلامیه دوم هم که به "منشور کشورهای غیرمتعهد" معروفیت یافت، تز اجتناب ناپذیر بودن جنگ بطور کلی و جنگ سرد و نظام بلوک بندی رد می شود و ۵ اصل همزیستی مسالمت آمیز را یگانه راه مقابله با جنگ سرد و دور نگهداشتن کشورهای غیرمتعهد از خطر احتمالی جنگ وحشتناک آینده که الزاماً " ماهیت اتمی داشت، اعلام می دارد.

بدینسان اجلاس " سران در بلگراد همانطور که تیتو عنوان می داشت، نمودار آمال، خواستهها، اصول و هدفهای راهسوم در موضعی متحرک و فعال نسبت به مسائل و مشکلات و تضادهای جهانی بود و بعنوان بلوکی مستقل و پارامتری جهانی در صحنه روابط بین المللی مطرح گشت.

*** کنفرانس بلگراد با شرکت ۲۵ کشور از سراسر جهان تشکیل شد که اسامی کشورهای شرکت کننده از قرار ذیلند:

اتیوپی، الجزایر، تونس، جمهوری متحده عربی، مصر و سوریه، سودان، سومالی، غنا، گینه، مالی، مراکش و گنگو از افریقا و نیز افغانستان، اندونزی، برمه، سیلان (سریلانکا)، عربستان سعودی، کامبوج، لبنان، نپال هند و ویمین از آسیا و قبرس و یوگسلاوی از اروپا و سرانجام کوبا از آمریکا لاتین، که نمایندگان سه کشور بعنوان ناظر و ۱۴ جنبش آزادیبخش را هم باید به آنان اضافه نمود.

*** شرکت نمایندگان اعراب فلسطینی در کنفرانس بلگراد، علیرغم عدم اشاره به مسئله صهیونیسم در دستور کار، نشانگر موضع ضد صهیونیستی جنبش عدم تعهد می باشد.

۳- جنبش عدم تعهد در بستر زمان :

کنفرانس بلگراد سرآغازی بود برای برپائی کنفرانسهای متعدد دیگری که مرجع عالی و ارگان اساسی جنبش بشمار میرفتند. در کنفرانسهای بعدی که تعداد آنها به ۵ کنفرانس میرسد، تعداد کشورهای عضو هر روز افزایش می یافت، تا آنکه در کنفرانس اخیر جنبش در دهلی حدود ۹۶ کشور حضور داشتند.

رشد کمی کنفرانس در جریان کنفرانسهای قاهره (۱۹۶۲)، لوزاکا (۱۹۷۰) الجزیره (۱۹۷۳) و کلمبو (۱۹۷۶)، نباید به حساب بالارفتن رشد کیفی جنبش گذارده شود. زیرا هر روز که می گذشت، ضوابط ورود به جرگه غیرمتعهدها، باسماهای تر شده و رگه های کم رنگ تری از عده تعهد راضوری می دانست. این ضوابط تنها به عدم شرکت رسمی در پیمانهای نظامی دو جانبه و چند جانبه خلاصه میگشت، بطوریکه کشورهای که تاخرخره در لجن وابستگی و مزدوریت امپریالیسم غرق بودند، در جامعه غیرمتعهدها هم عضویت داشتند. آرژانتین، امارات متحده عربی، مالزی، مصر، برزیل، ونزوئلا و... بسیاری کشورهای دیگر از این جمله اند.

این رشد یادکنکی با حضور و عضویت ممالک دست نشانده در جنبش اولاً بمثابه باز کردن کانالی برای نفوذ و رسوخ پنهانی امپریالیسم در کنفرانس بود و در ثانی جنبش را از قاطعیت و قدرت عملی و اجرایی به موضع شعاری و توصیه ای سوق می داد. بگونه ای که عملاً جنبش در تعیین سیاستهای جهانی چندان نقشی ایفاء نمیکرد. تنها قدم قاطعی که در جهت عدم تعهد اقتصادی کشورهای غیر متعهد برداشته شد، در کنفرانس قاهره بود که به پیشنهاد سوکارتو نخستین مسئله دستور کار کنفرانس، مسئله استقلال اقتصادی کشورهای غیرمتعهد قرار گرفت. که آنها هم دست آخر به چند توصیه و سفارش خاتمه یافت.

اینستکه خط کلی کنفرانسهای غیر متعهد به یک خط سیاسی تقریباً متذبذب خلاصه میشود و از طرح مسائل اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی در آن بصورت جدی خیری نیست. تنها میتوان گفت که با ورود هرچه بیشتر کشورهای ضد امپریالیست به کنفرانس، گرایشات ضد امپریالیستی کنفرانس غیرمتعهدها فزونی می گرفت که اوج آن را در کنفرانس هاوانا مشاهده می کنیم.

کنفرانس هاوانا به سال ۱۹۷۹ در کوبا تشکیل گردید. این کنفرانس که به فاصله سه سال از کنفرانس کلمبو تشکیل شد (۱۹۶۲)، ترکیب و ماهیت مترقی ای یافت، چرا که ایران و نیگاراگوئه پس از انقلاب به جمع غیرمتعهدین پیوستند. این کنفرانس نسبت به اجلاسهای قبل موضع خوب و مترقیانه تری در برابر

*** البته قاطعیت و صراحت ضد امپریالیستی کنفرانس قاهره همسنگ بلگراد است و باید آن را از کنفرانسهای لوزاکا، الجزیره و کلمبو جدا نمود.

عربالیسم جهانی داشت و طبعاً "وجود دو کشور تازه سر از انقلاب بیرون آورده همان جوراً تشدید میکرد، بخصوص از آنجائیکه اجلاسیه کنفرانس درهاوانا مرکز کوبا برگزار گردید، شور ضد امپریالیستی بیشتری داشت. و ما کنفرانس دهلی که هفتمین و آخرین اجلاسیه غیر متعهد هابود، سیاقاً نشان دهنده شیرینی یال و دم و اشکم شدن این کنفرانس است. در این خلاصه از همه نوع جناح و جهتی دیده میشود، اعم از کشورهای انقلابی و ضد امپریالیستی تا کشورهای میانه رو و مزدور. اما اعلامیه نهائی کنفرانس که تقریباً محور حرکت آن نیز می باشد تاحدی مترقی بود. در این اعلامیه اتفاق نظر شرکت کنندگان پیرامون کاهش یافتن تشنجات بین المللی، از بین رفتن مسابقه طیفاتی میان ابرقدرتها، محکوم ساختن سیاستهای استعماری و نژادپرستی امپریالیسم و نیز تجاوزات و اهداف توسعه طلبانه اسرائیل در منطقه خاورمیانه، محکوم کردن موافقت نامه کمپ دیوید، در خواست خروج اسرائیل از سرزمینهای فلسطینی اعراب، حل و فصل مسائل مربوط به افغانستان از طریق مذاکرات سیاسی، گسترش همکاریهای اقتصادی میان دول عضو جنبش، محکوم کردن جنگ هسته ای محدود که ایالات متحده امریکا طرح میکند و پاره ای مسائل دیگر کاملاً نمودار است.

البته در کنفرانس دهلی تا سف کشورهای عضو از جنگ میان ایران و عراق طرح شد، ولی اعلامیه کنفرانس، کوششی برای متجاوز شناختن عراق، بعنوان کسی که جنگ را تحمیل کرده است، بعمل نیامد و بهر حال کنفرانس هیئتی از نمایندگان کوبا، زامبیا، هند و سازمان آزادیبخش فلسطین را مامور کرد که تا آنجا که ممکن است برای پایان بخشیدن به این جنگ خانها نسوز، اقدامات عاجل بعمل آورند.

گرچه اعلامیه نهایی کنفرانس یک جهتگیری ضد امپریالیستی را نشان میدهد، اما از آنجائیکه قطع نامه مزبور ضمانت اجرایی ندارد و از آنجائیکه طبق وجود طیف گسترده ای از نیروهای ضد امپریالیست در کنفرانس، طیفی اجتماعی و حتی وابسته نیز وجود دارند، از اهمیت اساسی آن کاسته میگردد. لذا نمی توان یک سر این اهمیت را نفی کرد و باید اذعان نمود که علیرغم تمامی اوجزها و علیرغم وجود نوجهای امپریالیسم در کنفرانس، باز هم امپریالیسم این پدیده حتی ضعیف می ترسد!

عبارت درتها و جنبش عدم تعهد:

واکنشها و عکس العملهای قدرتهای جهانی بموازات تغییر موضع کنفرانس، بسیار نوسان میکشده است.

در مرحله اول (تشکیل کنفرانس باندونگ) هر دو با سکوت به استقبال

کنفرانس رفتند، در عین حال شوروی حمایت‌های ضمنی خود را گاه و بیگاه از کنفرانس غیرمتعهدها ابراز می‌داشت. آمریکا در صدد آن بود که از کشورهای مزدور شرکت کننده در آن بنفع سیاستهای تجاوزکارانه خود استفاده کند و کنفرانس را به استخدام کشد. موضع ضدامپریالیستی و ضدنژادپرستی کنفرانس بلگراد و شرکت سازمانهای آزادیبخش در جلسات کنفرانس مذکور، خشم شدید امپریالیسم را برانگیخت و او را به مقابله جدی و قاطع در مقابل کنفرانس واداشت. از این پس امپریالیسم بر آن بود که تاجائیکه در توان دارد از شرکت کشورهای وابسته بخود در کنفرانس ممانعت بعمل آورد. و این درست زمانی بود که ابرقدرت شرق از جریان غیرمتعهدها بسیار راضی بنظر می‌رسید. کنفرانس قاهره نیز با موضع صریح و قاطع خود در قبال بحرانهای جهانی نظیر کوبا، کنگو و محکوم کردن سیاست استعماری پرتغال در آفریقا و طرح استقلال اقتصادی کشورهای غیرمتعهد، بر خشم و کینه امپریالیسم افزود و او را به مقابله همه جانبه با جنبش واداشت.

خط تیتو و سایر کشورهای مرتجع و ظاهراً " غیرمتعهد، بمثابة نقطه اتکاء و کانال نفوذی بود که کنفرانس را از ماهیت حقیقی‌اش بیندازد و آن را از مسیر اصلی‌اش منحرف نماید. بدین ترتیب امپریالیسم با سوء استفاده از طیف‌ها و جناح‌بندیهای درونی کنفرانس بدنبال تاکتیک سکوت، نفوذ و مقابله، اینبار تاکتیک "نفوذ از برای مسخ و انحراف" را در پیش گرفت. و بدنبال این سیاست است که می‌بینیم قطعه‌نامه‌های عمده کنفرانس حالت "نسخه بسوزدونه کباب" را دارد! بر مسائل بحرانی وحاد جهان، خیلی آرام و ملایم دست گذاشته شده و به توصیه و انتقاد محدود می‌شود. مسائل موضعی و منطقه‌ای را طوری که به امپریالیسم جهان‌خوار بر نخورد مطرح می‌سازند و در محدوده‌های جزئی آن را محکوم می‌نمایند و ...

اما پیروزی انقلاب ایران و نیکاراگوئه و حضور آنان در ششمین اجلاس غیرمتعهدها در هاوانا سال ۱۹۸۵، نقطه عطفی در تاریخ جنبش بشمار میرود. ریاست کوبا بر کنفرانس و ورود دو کشور مذکور به کنفرانس، آن را به صورت ضد امپریالیست‌ترین اجلاس، جنبش پس از حدود ۲۵ سال درآورد. در جریان کنفرانس، عضویت مصر، ژاندارم جدید آمریکا معلق شد و سیاستهای جنایتکارانه امپریالیسم در سراسر جهان بشدت محکوم گشت. اینبار امپریالیسم که سلاحهای گذشته خود را فاقد اثر دیده و نمایندگان را در کنفرانس کاملاً "منفعل و بی‌زوله یافت، یکی دیگر از تاکتیک‌ها و برگ‌های برنده آن را علم کرد که آن جنبشها ر کنفرانسهای دیگری در مقابل کنفرانس غیرمتعهدها، جهت کاستن از نفوذ، شهرت و اعتبار آن بود. از اینروستکه کنفرانس اسلامی در دو سال اخیر اینهمه

ظمطراق یافته و در اطراف آن خارو جنجال بها می‌گردد. کنفرانس طائف و انعکاس وسیعی که برگزاری آن در سلسله خبرهای جهان یافت، در مقام مقایسه با کنفرانس ساکت و بی‌سروصدای دهلی، میتواند جهت گیری امپریالیسم را نسبت به جنبش غیرمتعهدها روشن کند. پس بطور کلی آمریکا دو نوع برخورد با کنفرانس داشت، نخست برخورد منفی با سکوت، نفوذ، مسخ و تخریب و دوم برخورد مثبت با علم کردن اتحادیه‌های دیگر، در اینجا باید خاطرنشان سازیم که ابرقدرت شرق نیز نهایت سعی خود را تاکنون بکار برده‌است، تا کنفرانس غیرمتعهدها را به تریبون کوبیدن و رسواسازی امپریالیسم آمریکا مبدل گرداند و سیاستهای مطلوب خویش را به کرسی نشاند. و در این مسیر از طرفداران و وابستگان خود و پرستیز انقلابی آنان سودجسته است. که البته این طرز برخورد از جانب ابرقدرت شرق، بنوبه خود زمینه انحراف و عدم تحقق راه سوم را فراهم ساخته‌است، اما از آنر و که دشمن عمده، خلقها (امپریالیسم) را افشاء می‌نماید، تا حدی به خودآگاهی خلقهایی که در جریان حوادث و فعل و انفعالات غیرمتعهدها قرار گرفته‌اند، کمک می‌کند.

د - نوسانات و گرایشات موجود در جنبش عدم تعهد:

همانگونه که قبلاً " طرح گردید، بهراتی که جنبشهای رهاییبخش خلقها اوج می‌گرفت و خشم و شور ضدامپریالیستی توده‌ها رشد می‌یافت، کنفرانسهای متعدد غیرمتعهدين دچار نوسان می‌شد و جهت و ماهیت ضدامپریالیستی پیدا می‌کرد و هنگام افول مبارزات ضدامپریالیستی خلقها، جهت ضدامپریالیستی کنفرانس کم‌رنگ می‌شد. چنانکه دیدیم کنفرانس بلگراد و هاوانا، ضدامپریالیست‌ترین کنفرانسهایی بودند که در طول تاریخ ۲۶ ساله جنبش عدم تعهد برپا شده بود. که خشم ضد کمونیستی بعضی کشورهای عضو از قبیل پاکستان، ایران، عربستان و... اوج گرفته‌است، می‌بینیم که کنفرانس دهلی بهش از آنکه موضع ضدامپریالیستی داشته باشد، در مقابل کمونیسم موضع می‌گیرد.

عامل دیگری که بوجود آورنده، نوسان در جنبش غیرمتعهدهاست، مسئله عدم وجود پشتوانه مکتبی مشخص برای تعیین مواضع و جهت‌گیریهای کنفرانس می‌باشد. همین امر سبب شده‌است که قدرت سیاسی کشورهای شرکت کننده، ملاک جهت‌گیری قرار گیرد و آنانکه قدرت سیاسی بیشتری دارند، طبعاً " نفوذ بیشتری در کنفرانس پیدا کرده و آن را در جهت اهداف خویش هدایت می‌کنند.

بالاخره عامل سومی که در جریان حرکت جنبش غیرمتعهدها نوسان‌ساز است، نفوذ سیاست ابرقدرتها میباشد که نیازی به توضیح بیشتر در اطراف آن نمی‌باشد و فوقاً " در مورد آن توضیحات لازم داده شد.

مرحله اول حیات جنبش کشورهای غیرمتعهد با غالبیت خط نهر و، تیتو،

سوکارنو و ناصر شکل یافت و البته چوئن لای نخست وزیر جمهوری خلق چین هم در تعیین مسیر برای کنفرانس نقشی داشت که چندان نپائید و با خروج چین از جنبش از میان رفت .

خط تیتو با توجه به موضع ضدروسی آن پیوسته کنفرانس را تحت تاثیر قرار می داد و از آن دسته خطوطی بود که توجه آمریکا را سخت جلب نموده و آنرا برای نفوذ آمریکا در کنفرانس ایده آل ساخته بود . بطوریکه خط تیتو در بین کشورهای عضو، ضدشوروی ترین خطی بود که وجود داشت، بی آنکه وجه اشتراک ایدئولوژیک یوگسلاوی و شوروی اندکی از شدت ضدیت بگاهد ا

خط دوم، خط نهرو بود که خط عدم تعهد است و در بین سایرین، یگانه خطی است که توانسته موقعیت خود را حفظ کند و برآستی در پی آن حرکت نماید. این خط اگر چه نتوانست از نظر سوسیالیستی موفقیتی حاصل کند و در مقابل با بورژوازی که هیچ، بلکه در مقابل فئودالیسم هم شکست خورد و اکنون نهادهای فئودالیستی و بورژوازی در هند کاملاً "پابرجا و استوارند و به غارت و تحمیق خلقهای هند مشغول میباشند. اما علیرغم شکست در این زمینه از نظر سیاسی توانسته است که هم چنان حیات خود را حفظ نماید و همچنان در مقابل دوا بر قدرت، هند را تا حدی بیطرف نگاه دارد .

خط سوکارنو که خطی ضد استعماری و ضد آمریکائی بود، امپریالیسم آمریکا را واداشت که با تقویت سیتو و سپس آ. س. آن در آسیای جنوب شرقی با این خط به مقابله پردازد. این خط بدلیل ضد آمریکائی بودنش، بر مسئله استثمار تکیه زیادی داشت و از اینرو طراح مسائل اقتصادی در کنفرانسهای غیر متعهدا بیش از دیگران سوکارنو بود. و بالاخره آخرین خط مطرح در کنفرانس بلگراد، خط ناصر که عمدتاً "خطی ضد صهیونیستی بود .

بدین ترتیب در مرحله اول کنفرانس، چهار خط مشخص بچشم می خورد. خط تیتو (ضد شوروی) خط نهرو (غیر متعهد)، خط سوکارنو (ضد آمریکائی) و خط ناصر (ضد صهیونیستی)، با توجه به آنکه در این چهار خط جنبه های ضد - امپریالیستی قوی وجود داشت، علیرغم وجود خط ضد کمونیستی در آنها، خط ضد امپریالیستی از صورت غالبیت و خط ضد کمونیستی از صورت مغلوبیت برخوردار بود .

امپریالیسم حرکت خود را در جهت ایزوله ساختن و نابودی این خطوط به طرق مختلف آغاز نمود که سوکارنو را بدلیل خط ضد امپریالیستی اش (در صورت کلی ونه تنها در رابطه با جنبش عدم تعهد) با کودتایی خونین سوهارتو سرنگون ساخت. در جنگ هند و چین مزورانه جانب هند را گرفت تا شاید نهرو را به سوی خود جلب کند اما نتوانست در این زمینه توفیقی بیابد. و تنها تیتو

می‌باندگایا پیش کشیدن مسائل ابرقدرت شرق ، غیرمستقیم به امپریالیسم جهان‌خوار می‌نمود .

پیروزی انقلاب کوبا خط کاسترو را که هم جنبه ضدامپریالیستی شدید داشت ، وارد کنفرانس ساخت و با پیروزی انقلاب الجزایر ، موفقیت کودتای قذافی در لیبی ، و حرکت‌های ناصر ، گرایش‌های ضدامپریالیستی در کنفرانس رشد بیشتری یافت . تاجائیکه کنفرانس هاوانا با جنبه ضدامپریالیستی ، ضد - صهیونیستی و ضدنژادپرستی خود ، عوامل امپریالیسم را در کنفرانس کاملا "منفعل و منزوی ساخت بطوریکه نتوانستند اثری در جهت‌گیری کنفرانس بگذارند . و اینکها افزایش گرایش‌های ضدکمونیستی در سوی ایران و بعضی کشورهای مسلمان دیگر ، کنفرانس دهلی به موضع ضدکمونیستی سقوط کرده و تقریبا "امپریالیسم را از یاد برده است .

با توجه به مسائل فوق از هم اکنون می‌توان پیش‌بینی کرد که درآینده برخورد گرایش‌های مختلف ، کشاکش‌های تازه‌ای در کنفرانس پدید خواهد آورد . کشاکش‌هایی که در کنفرانس دهلی نمودارش را مشاهده کردیم که کنفرانس گویی صحنه برخورد ابرقدرتها شده بود . اینستکه معتقدیم تضاد ابرقدرتها درآینده هرچه بیشتر بر کنفرانس منتقل خواهد شد ، زیرا تقویت جناح کاستروئیستها با پیروزی انقلابات کمونیستی و نیز رشد کشورهای ضدکمونیست از قبیل ایران ، پاکستان و ... بیش از پیش جناح بیطرفها را کنار زده و زمینه‌روبارویی دوجناح را فراهم خواهد ساخت .

هم‌چرا جنبش عدم تعهد در دستیابی به آرمانهای "راه سوم" شکست خورد ؟
تئوریسین‌های راه سوم از دیدگاهها و زاویه‌های متفاوتی به این راه نگریستند و براین مبنا هریک روند خاصی را جهت تحقق آرمانهای راه سوم پیشنهاد می‌نمودند . کانالهایی که ناصر ، نهرو ، سوگارتو و نیتو بدین منظور تبیین کرده بودند ، در ارگانها و پارامترهای اساسی ، فرهنگی ، اجتماعی که پایه‌های خط سیاسی هستند ، با یکدیگر تفاوت‌هایی داشتند . لہذا علیرغم این تفاوت مکانیزمی ، بواسطه اشتراک موضع سیاسی نسبت به تضاد ابرقدرتها و بر مبنای برخورد غیرمتعهدانه‌شان نسبت به مسئله تقسیم جهان توسط دو قطب قدرت جهانی ، امکان اتحاد و پیوند خود را بررسی کردند و سپر را پذیرش این امکان ، کنفرانس غیرمتعهدها را برپا ساختند . اما ، مشکل بجای خود همچنان باقی بود و خلاء عدم وجود پشتوانه مکتبی که انسجام دهنده به خط سیاسی است ، بوضوح بچشم می‌خورد . چنانکه در طول سالیان موجودیت کنفرانس حتی از اتخاذ مواضع سیاسی قاطع و تزلزل ناپذیر در مقابل تضادهای جهانی عاجز ماند .

اگر کنفرانس دارای پشتوانه مکتبی مشخصی بود که چهارچوب حرکتش را تعیین می نمود و اصول و ضوابط آن را مشخص می ساخت، اینچنین کنفرانس به ورطهٔ تذبذب موضع و جهت نمی افتاد، چراکه زمینه ورود کشورهای مزدور غیر متعهد به آرمان عدم تعهد از بین رفته و منافذ رسوخ و نفوذ ابرقدرتها بدان مسدود می گشت. ولی چون چنین نبوده است، حتی آن خط سیاسی مستقل و در عین حال متذبذب کنفرانس نیز شکل ثابت و رشد یابنده ای پیدا ننمود و بمحض آنکه کنفرانس مستقلانه در مقابل جریانات موضع می گرفت، امپریالیسم از نفوذ سیاسی - اقتصادی خود در کشورهای عضو استفاده می کرد و طبعاً "کنفرانس را به خطی که خود می خواست هدایت می نمود! اما جنبش درجهت رفع این نقیصه هم اقدامی بعمل نیاورد و تنها به یاری طلبیدن از مجامع اقتصادی بین المللی که عموماً ماهیت امپریالیستی داشتند، و نیز توصیه به همکاری و تعاون بین کشورهای عضو، اکتفا کرده و پارا از این محدوده فراتر ننهاد.

اگر اتحاد براساس استقلال نباشد، بدون شک صورتی باسمه ای خواهد یافت و از سطح تصویب قطع نامه ها و شعارنامه های فاقد ضمانت اجرا بالاتر نخواهد رفت. از آنجا که کنفرانس غیرمتعهدها، گامی درجهت تحقق استقلال اقتصادی و فرهنگی کشورهای عضو برنداشت، اکنون تاثیر و اهمیت خود را در رابطه با نمودار راه سوم بودن، بمیزان زیادی از دست داده و در روند سقوط افتاده است. و چنین سرنوشت تلخی را تیتو سالها قبل چنین بیان داشته بود:

اگر می بینید نهضت "عدم تعهد" پاره ای اوقات از نظر ظاهری ضعیف می نماید، علتش اینست که اعضای این نهضت ضعیف بوده و در معرض فشار قدرتهای بزرگ هستند، در صورتیکه کشورهای کوچک در راه یکپارچگی هدفهای سیاسی و اقتصادی خود قدم جدی برندارند، بانتیجه ای فاجعه آمیز روبرو خواهند شد. بدین معنا که کشورهای کوچک که اکثریت کشورهای غیرمتعهد را تشکیل می دهند، مجبورند در برابر فشار سه کشور بزرگ، آمریکا، شوروی و چین استقلال و حاکمیت خود را تحت الشعاع پیوند با آنان قرار دهند.

بنابراین میتوان گفت که جنبش غیرمتعهدها در تحقق اهدافش کاملاً شکست خورده. و اکنون بصورت واقعیتهای درآمده است که از حقیقتهایی که انگیزه تکوینش بوده اند در آن چندان نشانی نمی بینیم. حال کنفرانس غیر متعهدها آن اندازه ناتوان و درهم ریخته است که حتی قدرت اجرای تصمیمات خویش را در رابطه با مسائل داخلی اش ندارد و بسان قایقی است که در اقیانوس سلاطین بحرانیهای احتمالی، با وزش گردبادهای مسمومی که از شرق و غرب

می‌وزد، در نوسان است. نوسانی که در فاصله دو کنفرانس جهت‌گیری کنفرانس را از امپریالیسم آمریکا تا ابرقدرت شرق تغییر می‌دهد.

و - علیرغم شکست جنبش عدم تعهد، بازهم تنها راه نجات در آینده " راه سوم است.

عدم کارایی جنبش غیرمتعهدها در ارائه راهی اصولی برای تحقق آرمانهای سه‌گانه " عدالت، آزادی، انسان " و برخورد اوبامسائل براساس تضاد ابرقدرتها و حتی عدم توانایی او در اتخاذ موضع سیاسی مستقل و فعال که موجبات شکست او را بوجود آورد، هرگز بنباطه شکست راه سوم نیست. بلکه بمنزله شکست تجربه‌ای است که براساس اختلاط مکانیزمهای متفاوت جهت تحقق راه سوم، بوجود آمد. هنوز هم خلقها تنها سراب آزادی را از راه اول و رویای عدالت را از راه دوم مشاهده می‌کنند. خلقها در مبارزاتشان نشان داده‌اند که خواهان تحقق آرمانهایی برای آنچه که راه اول و دوم بدانان عرضه می‌دارند، هستند و در این جستجو بازهم به راه سوم رسیده‌اند. اینستکه راه سوم اصلتش را در خلقها باز می‌یابد و راه خلقهاست و پدیدهای ایجاد و مکانیکی نیست که براحتی بتوان به‌ورطه فراموشی اش انداخت. بنابراین هرگز نمیتوان بر آرمانهای راه سوم چشم پوشید و شکست جنبش غیرمتعهدها، اشکست آن تلقیر کرد. بلکه همانگونه که سران جنبش غیرمتعهد از تجارب گذشته پند آموختند، ما نیز در عصر کنونی باید از تجربات و شکست‌های جنبش درس بگیریم و راه سوم را در صورت اصولی برپا داریم.

گفتیم که عمده‌ترین نقطه ضعف کنفرانس غیرمتعهدها، عدم برخورداری از خط مکتبی مشخص و فقدان حضور یک مکتبی معین، فعال و پویا در جریان حرکت کنفرانس بود.

حال اگر چنین مکتبی که تضمین کننده آرمانهای راه سوم باشد، پستوانه حرکت جنبش نویسی قرار گیرد که بی‌گیرنده نابودی تضادهای طبقاتی، ایجاد زمینه‌های برپایی آزادی، و مسیر تربیت و تولد انسان، از راه بسیج خلقها و با تکیه بر خلقها باشد و در مقابل ابرقدرتها قاطعانه بایستد، آنگاه است که میتوان گفت راه سوم مسیر و مکانیزم حقیقی خویش را یافته‌است. این راه لزوماً میبایستی استقلال اقتصادی کشورها را اساس و بنیاد ساخت و ارگانیزم خویش قرار دهد و در این جهت بکوشد، وگرنه عدم تعهد بر مبنای وابستگی، سرنوشتی بسان جنبش فعلی عدم تعهد پیدا خواهد نمود. از طرفی نیز باید تکیه‌گاه عمده خویش را بر خلقها قرار دهد و استقلال فرهنگی پایه دیگر موجودیتش را مشکل نماید. چرا که خلقها تنها در لوای یک انقلاب فرهنگی اصیل و اساسی خودآگاهی بکف می‌آورند و حرکت در جهت تحقق آرمانهایشان را می‌آغازند.

اما چگونه میتوان خلقها را خودآگاه نمود؟ آنانی که در این راه به مکتبهای غرب و شرق روی آوردند، در مقابل وجدان مذهبی خلقهای کشورهای آسیایی - افریقایی بهین بست برخوردند و نتوانستند کاری از پیش ببرند. لذا میبایست روحیه، مذهبی خلقها را در استخدام حرکت خویش در جهت خودآگاه ساختنشان درآورد، و از این زمینه، مساعد جهت برانگیختنشان سود جست.

بنابراگیری و گستردهگی اسلام از آسیای جنوب شرق تا خلیج فارس و از خلیج تا شمال افریقا، مکتب اسلام بهترین و مناسبترین بستری است که می تواند خلقها را برانگیزاند. و این مکتبی است که دینامیزم انقلابی خویش را در رابطه با انقلاب خلقهای مسلمان شمال افریقا بخوبی نشان داده. تنها مکتبی است که بر اساس اصول خویش می تواند آرمانهای راه سوم را محقق گرداند و از بن بستها و آفت‌هایی که جنبش عدم تعهد اکنون بدان دچار آمده است جلوگیری کند.

امادر زمان بحال چه باید کرد؟ اعتقادمان براینست که علیرغم ضعفها و قطب‌بندیهای موجود در کنفرانس غیرمتعهدها، امروزه این کنفرانس مترقی ترین کنفرانسی است که در این سطح وجود دارد. لذا نمیبایست به محکوم نمودن آن بطور مطلق پرداخت، بلکه ضروری است که از تصمیمات مترقیانه و ضد امپریالیستی آن که ناشی از شائبه‌ها و قطب‌بندیهای دیپلماتیک نمیشد، پشتیبانی کرد و تنها آن ابعادی از کنفرانس را که به خدمت ابرقدرتها درآمده محکوم نمود.

۵۹/۲/۱۱

والسلام

قیمت ۳۰ روپاں